

درس خارج کلام

بررسی مبانی و مسائل مهدویت

با محوریت کتب اربعه

تعیین وقت ظهور، از منظر روایات

آیت الله طوسی (دامت برکاته)

جلسات ۳۴ تا ۶۲

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

Contents

۳	مقدمه
۴	روایت نهم از توقیت
۴	روایت اول
۸	روایت دوم
۱۰	روایت سوم
۱۷	روایت چهارم
۱۸	روایت پنجم
۱۹	روایت ششم
۲۳	روایت هفتم
۲۷	روایت هشتم
۲۹	روایت نهم
۳۱	روایت دهم
۳۲	روایت یازدهم
۳۵	روایت دوازدهم
۳۵	روایت سیزدهم
۳۵	روایت چهاردهم
۳۶	روایت پانزدهم
۳۷	روایت شانزدهم
۳۷	جمع بندی فصل اول
۳۸	علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور
۴۳	ادله نفی علم
۴۳	روایت اول
۴۹	روایت دوم
۵۱	روایت سوم
۵۵	موضع علما نسبت به توقیت
۵۷	۱. نعمانی
۵۸	۲. شیخ صدوق
۵۹	۳. شیخ طوسی
۶۹	جمع بندی
۷۰	منابع

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد وآله الطاهرين
مجموعه حاضر خلاصه بحثهای خارج مهدویت حقیر است که در حوزه مقدس قم پیرامون حکم
توقیت در قالب سه پرسش اساسی طرح گردیده است.

۱. جایگاه توقیت و تعیین زمان ظهور در روایات به چه شکلی است؟
 ۲. آیا ائمه علیهم السلام از زمان ظهور آگاهی و اطلاع دارند؟ یا اینکه بحث از زمان ظهور همانند قیامت است و کسی جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟
 ۳. نظر علماء شیعی درباره زمان ظهور به چه گونه ای است؟
- تلاش بر این است که در طی سه فصل به سوالات طرح شده پاسخ داده شود.

در فصل اول، روایات نهی از توقیت مطرح و مورد بحث سندی و دلالی قرار گرفت و به نظر بزرگان
از قدما و معاصرین اشاره و بعضا نقد و یا توضیح داده شد و به این نتیجه رسیدیم که ائمه
طاهرين علیهم السلام زمانی را برای ظهور قرار نداده اند و نهی از استعجال نموده اند و اگر هم در روایتی
سخن از زمان خاص به میان آمده است باید آن را بر گشایش جزئی و تغییر وضعیت حمل نمود یا
از اخبار بدائیه دانست

فصل دوم، بحث علم ائمه علیهم السلام به زمان ظهور است و با توجه به روایات به این نکته دست یافتیم که
به هیچ عنوان کسی حتی ائمه علیهم السلام نمی توانند برای زمان ظهور تعیین وقت نمایند، چرا که زمان
ظهور مانند زمان قیامت است و علم آن به دست خداوند است.

در فصل سوم هم گفتنی است آن چه از کلام علما شیعه استفاده می شود عدم علم به زمان ظهور
بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند و اگر درباره برخی از عالمان دین
بحث از نزدیکی ظهور مطرح گردیده است بنا بر احتمالات بوده است.

این بحثها را یکی از فضیلهای درس جناب حجت الاسلام آقای مسلم کامیاب با تلاش فراوان جمع
آوری و به رشته تحریر در آورده تا دیگران نیز از آن استفاده کنند؛ خداوند بر توفیقات ایشان
بیفزاید.

انه سمیع الدعاء

نجم الدین طبسی - قم مقدس ۲۹ / ۸ / ۹۲

فصل اول

روایات نهی از توقیت

یکی از مباحث مورد طرح سخن از زمان ظهور و تعیین وقت برای ظهور است. از این رو تعیین زمان ظهور از ناحیه برخی مدعیان همواره به عنوان یکی از چالش‌ها شیعه به حساب آمده است یکی از مستندات که می‌تواند در مواجهه با این چالش راه‌گشا باشد توصیه‌های حضرات معصومین است که در تکذیب تعیین‌کنندگان وقت رسیده است. آنچه در این فصل از آن سخن به میان می‌آید، بررسی و شرح روایات صادره از ائمه معصومین علیهم‌السلام در مورد «توقیت» است که مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

تعریف لغوی واصطلاحی توقیت

از نظر لغت، توقیت از ماده «وقت» بوده و وقت به معنای مقداری از زمان می‌باشد. توقیت به معنای قرار دادن وقتی برای چیزی که اختصاص به همان دارد که مراد بیان مقدار مدت و زمان می‌باشد.^۲

اما در اصطلاح - که ما در صدد بحث از آن هستیم - مراد از توقیت، مشخص نمودن وقت برای ظهور امام عصر عجل‌الله‌فرجه بیان شده است.^۳

روایت اول

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى جَمِيعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عجل‌الله‌فرجه يَقُولُ:

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۳۲.

۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، ج ۵، ص ۲۱۲.

۳. مولی صالح المازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

يَا ثَابِتُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ كَانَ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَمِائَةً فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَدْعُمُ الْحَدِيثَ فَكَشَفْتُمْ قِنَاعَ السِّرِّ وَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَقْتًا عِنْدَنَا وَيَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ؛^۱

ابو حمزه ثمالی می گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: ای ثابت! همانا خدای تبارک و تعالی این امر را در هفتاد وقت گذاشت، چون حسین - صلوات الله علیه - کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت و آن را تا صد و چهل به تأخیر انداخت. سپس که ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از آن پرده برداشتید، بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت گذارد و اصل کتاب نزد اوست.

ابو حمزه می گوید: من این حدیث را به امام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: چنین بوده است.

بررسی سند

راویان این خبر را می توان به سه سند مستقل تفکیک نمود .

الف) علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

ب) محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

ج) محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة الثمالي قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام؛

علامه مجلسی رحمته الله این روایت را صحیح می داند^۲ و تنها تردید از ناحیه سهل بن زیاد است. برخی مانند نجاشی او را ضعیف الحدیث دانسته اند و برخی دیگر مانند شیخ طوسی او را توثیق نموده

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۳؛ طوسی، الغيبة، ص ۴۲۸. سند غیبت طوسی و مقداری از متن آن متفاوت است. وَ عَنهُ (فضل بن شاذان)

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام.

۲. مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۱.

اند.^۱ می توان گفت با توجه به توثیق شیخ طوسی و قرار گرفتن نام او در دو هزار و سیصد و ده روایت از کتب اربعه و دیگر کتب روائی شیعی، واطمینان بزرگانی همچون کلینی بر ایشان می توان روایاتش را پذیرفت.^۲ همچنین اعتبار دیگر اسناد، ما را از پرداختن به سهل بن زیاد بی نیاز می کند.^۳

دلالت روایت

علامه مجلسی مراد از " وقت هذا الأمر " را ظاهر شدن حق توسط یکی از ائمه علیهم السلام، غیر از وجود حضرت مهدی علیه السلام دانسته و مبدا گشایش امور شیعیان در سال هفتاد هجری را از زمان هجرت یا بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر می کنند. که گویا در این رخداد، بدا و تغییر مصلحت الهی، به واسطه کم کاری شیعیان صورت پذیرفته است.

ایشان همچنین مراد از وقایع سال های هفتاد و صد و چهل را به صورت احتمالی به وقایعی مانند: شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا، خروج امام رضا علیه السلام از مدینه و خلافت ایشان، خروج زید بن علی بن الحسین در سال صد و بیست و دو، خروج ابومسلم خراسانی و سقوط بنی امیه، قیام مختار و نهضت علمی و گسترش تشیع در عصر امام صادق علیه السلام را نسبت می دهند.^۴

۱. خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۵۵.

۲. ک: موسوعة طبقات الفقهاء، جمعی از مولفین زیر نظر آیت الله سبحانی، ج ۳، ص ۲۸۲.

آیت الله شبیری زنجانی در این باره می فرماید:

اگر چه وثاقت سهل بن زیاد در بین متأخرین محل خلاف است، لکن به نظر ما او نیز از ثقات است؛ چرا که مرحوم کلینی در «کافی» با آن وضعیت روایات فراوانی را «عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد» روایت نموده است و این نشانه اعتماد کلینی بر اوست. و اینکه بعضی او را تضعیف کرده اند به جهت نقل روایات غلوآمیز توسط او بوده است، در حالی که اولاً نقل روایات به معنای اعتقاد به آنها نیست و ثانیاً در اینکه چه چیزی غلو است مورد اختلاف است، پس تضعیفات مبتنی بر مشاهده غلو در بین روایات راوی محل خدشه است. سید موسی شبیری زنجانی، کتاب نکاح، ج ۲۱، ص ۶۸۳۶.

همچنین جهت وثاقت ایشان ر.ک ابو علی حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، ج ۳، ص ۴۲۶.

۳. به عنوان نمونه جهت وثاقت سند (ج)، به ترتیب راویان ر.ک: معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۱۲۹ و ج ۱۵، ص ۱۹۲ و ج ۱۸، ص ۴۱ و ج ۲، ص ۲۲۳ و ج ۵، ص ۸۹ و ج ۳، ص ۳۸۶.

۴. قیل: و یؤید کون ابتداء المدة من الهجرة طلب أبي عبد الله الحسين علیه السلام حقه بحوالی السبعین و ظهور أمر أبي الحسن الرضا علیه السلام فیما بعد أربعین و مائة بقلیل، انتهى.

أقول: ما ذكره لا يستقيم بحساب التواريخ المشهورة إذا كانت شهادة الحسين علیه السلام فی سنة إحدى و ستین، و خروج الرضا علیه السلام إلى خراسان فی سنة مائتين، و يمكن أن يكون ابتداء التاريخ من البعثة، و كان ابتداء خروج الحسين علیه السلام قبل فوت معاوية بسنين، فإن أهل الكوفة خذلهم الله كانوا يرسلونه علیه السلام فی تلك الأيام، و يكون

البته ملا صالح مازندرانی بر خلاف نظر علامه مجلسی مراد از سال های هفتاد و صد و چهل را از زمان غیبت حضرت مهدی علیه السلام شمارش می کنند و مراد از (هذا الامر) را ظهور ایشان می دانند.^۱

علامه مجلسی در ادامه بیانات خود می فرماید:

وقتا عندنا "أى لا نعلمه أو لا نخبر به و لم يؤذن لنا فى الإخبار بالأمر البدائية فيه؛^۲

مراد از (وقتا عندنا) این است که، وقت این امر را نمی دانیم و یا اینکه، اجازه به خبر دادن به شما در امور بدائیه نیستیم.

ملا صالح مازندرانی نیز چنین می گویند:

و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتا عندنا أى لم يجعل لنا توقيته بعد ذلك، و لا يجوز لنا اظهار وقته و
يحتمل أن يكون المراد أنه لم يجعل لنا علما بوقته بعد ذلك؛^۳

یعنی خداوند اذن بیان وقت را نداده و جایز نیست که آن را آشکار کنیم و شاید مراد این باشد که ما نیز علم به وقت دیگر نداریم و خداوند به ما نیز وقتی را نیاموخته است.

الثانى إشارة إلى خروج زيد بن علي في سنة اثنتين وعشرين ومائة، فمن ابتداء البعثة مائة وخمس وثلاثون، وهو قريب مما في الخبر وقد مر أنه كان يدعو إلى الرضا من آل محمد، وأنه كان لو ظفر لوفى.

((و الأظهر على هذا أن يكون إشارة إلى انقراض دولة بنى أمية أو ضعفهم واستيلاء أبى مسلم على خراسان، وقد كتب إلى الصادق عليه السلام كتباً يريد البيعة له عليه السلام فلم يقبل لمصالح كثيرة، فقد تسببت أسباب رجوع الأمر إليهم عليهم السلام لكن بسبب تقصير من كتمان الأمر والمتابعة الكاملة تأخر الأمر، وقد كانت بيعة السفاح في سنة اثنتين وثلاثين ومائة، وكان دخول أبى مسلم المرو وأخذ البيعة بها في سنة ثلاثين ومائة، وخروج أبى مسلم إلى خراسان في سنة ثمان وعشرين ومائة، كل ذلك من الهجرة، فإذا انضم ما بين الهجرة والبعثة إليها يوافق ما في الخبر موافقة تامة.

و يمكن أن يكون ابتداءه من الهجرة كما هو المشهور، ويكون السبعون إشارة إلى ظهور أمر المختار، فإنه كان مظنة استيصال بنى أمية و عود الحق إلى أهله و إن لم يكن مختار غرضه صحيحا، و كان قتله في سنة سبع و ستين، و يكون الثانى لظهور أمر الصادق عليه السلام في هذا التاريخ و انتشار شيعته في المشارق و المغرب، و خروج جماعة من أقاربه على الخلفاء مع أنه لا ضرورة في تصحيح هذا الخبر إلى ظهور أمر يدل على ذلك، و لا موافقة السبعين لشهادة الحسين عليه السلام فإنه بيان للتقديرات المكتوبة في كتاب المحو و الإثبات، و التغييرات الواقعة فيها و إن لم يعلم بكيفيتها و جهتها.

و قيل: هذا من الاستعارة التمثيلية و المقصود أنه لو لا علم الله تعالى الأزلى بقتل الحسين عليه السلام في وقت كذا لجعل هذا الأمر في السبعين من الهجرة، و لو لا علمه تعالى بإذاعة الشيعة الأسرار لجعله في ضعف ذلك، انتهى. و لا يخفى عليك ما فيه بعد ما أحطت خبرا بما ذكرنا في تحقيق البداء. (مجلسى، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۱ و بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۶).

۱. ر.ك: مولى صالح مازندرانی. شرح کافی، ج ۶، ص ۳۱۴.

۲. مجلسی، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، صص ۱۷۰-۱۷۲.

۳. همان

به هرروی این روایت عدم وقت گذاری در مورد ظهور و هرگونه گشایش را نهی می کند و با توجه به اینکه در این امور احتمال بدا و تغییر مصلحت وجود دارد، نمی توان برای امر ظهور زمان مشخص نمود .

روایت دوم

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَهْزَمٌ فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي نَنْتَظِرُ مَتَى هُوَ؟ فَقَالَ: يَا مَهْزَمُ! كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ وَ هَلَكَ الْمُسْتَعْجِلُونَ وَ نَجَا الْمُسْلِمُونَ؛^۱

عبد الرحمن بن کثیر می گوید: خدمت امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نشستیم بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت به من خبر دهید این امری که در انتظارش هستیم کی واقع می شود؟ فرمود: ای مهزم! دروغ گفتند وقت گذاران و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان.

بررسی سند

علامه مجلسی رحمته الله سند این روایت را ضعیف می دانند.^۲

ضعف این روایت از ناحیه علی بن حسان است، زیرا مشترک بین واسطی و هاشمی می باشد که واسطی ثقه و هاشمی تضعیف شده است. و او را با عنوان کذاب ذکر کرده اند. اگر چه با توجه به راوی پس از او، یعنی عبدالرحمن بن کثیر، می توان او را همان علی بن حسان هاشمی دانست که در منابع رجالی تضعیف شده است^۳

در نتیجه می توان گفت با توجه به کثرت این دسته از روایات و مشابهت با دیگر روایات صحیح السند در زمینه عدم توقیت، ضعف سند به پذیرش محتوا آسیبی نمی رساند.^۴

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸؛ ابن بابویه، الامامة والتبصرة، ص ۹۵؛ طوسی، الغيبة، ص ۴۲۶.

۲. مجلسی، مراه العقول، ج ۴، ص ۱۷۲.

۳. رک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۳۸. برخی در این روایت از جهت سلمه بن خطاب و عبدالرحمن بن کثیر نیز تشکیک کرده اند. نجاشی در مورد سلمه می گوید: کان ضعيفا في حديثه (رجال نجاشی، ص ۱۸۸) البته به نظر ما روایاتش معتبر است و ضعف در حدیث به معنای عدم وثاقت ایشان نمی باشد. آیت الله خوئی نیز در مورد عبدالرحمن چنین آورده است: لم تثبت وثاقته. (معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۳۴۴).

۴. در کتاب الامامة و التبصرة و غیبت شیخ طوسی رحمته الله اسناد متفاوت از کتاب کافی ذکر شده است. (رجوع کنید به آدرس های قبلی از این دو کتاب).

دلالت روایت

در مورد بررسی و دلالت این روایت دو عبارت باید شرح داده شود: ۱. کذب الوقتون؛ ۲. هلك المستعجلون.

علامه مجلسی در تبیین کذب الوقتون چنین می فرماید:

كذب الوقتون "أى على سبيل الحتم، فلا ينافى ما ورد من الأخبار البدائية، و يحتمل أن يكون المراد بالكذب أنه يحصل فيه البداء، فتوهم الناس أنه كذب فينسبون الكذب إليهم لا أنهم كاذبون واقعا، فيمكن أن يقرأ كذب على بناء المجهول من التفعيل و الأول أظهر؛^۱

مراد از کذب الوقتون این است که اگر به طور حتمی زمانی را مشخص نمایند تکذیب می شوند، پس روایاتی که در آن سال و زمانی مشخص شده (مراد سال هفتاد و صد و چهل می باشد) جزء اخبار بدائیه می باشد و این کلام با آن اخبار منافاتی ندارد؛ چرا که سال های ذکر شده به صورت حتم نبوده است.

کذب را به دو گونه می توان قرائت نمود؛ اگر معلوم بخوانیم مراد از کذب این است که اگر کسانی برای زمان ظهور وقتی مشخص نموده اند و پس از آن بداء حاصل شد عوام الناس خیال می کنند که اهل بیت دروغ گفته اند، لذا نسبت کذب به ایشان داده می شود و این در حالی است که ائمه عليهم السلام زمانی را به دروغ وعده نداده بودند.

اما اگر به صورت مجهول بخوانیم (از باب تفعیل) منظور این است که کسانی که وقت تعیین می کنند تکذیب می شوند.

از بین این دو احتمال، احتمال اول اظهر است و آن را به صورت معلوم می خوانیم.

ایشان در تبیین هلك المستعجلون می گوید:

" و هلك المستعجلون " أى الذين يريدون تعجل ظهور الحق، و يعترضون على الله و علينا فى تأخيره، و لا يرضون بقضاء الله فى ذلك، و أما ترقب الفرج و الدعاء له فهما مطلوبان، و لذا قال: " و نجا المسلمون " أو المراد بالمستعجلين الذين كانوا يخرجون قبل أوان ظهور الحق على أئمة الجور، و

۱. مجلسی، مراه العقول، ج ۴، ص ۱۷۳.

يقتلون فيهلكون و يهلكون في الدنيا و الآخرة، و قيل: الاستعجال عد الشيء عاجلا بالخروج على أئمة الضلالة.

احتمال اول: کسانی که در امر ظهور حضرت عجله داشته و بر خداوند و ما اهل بیت اعتراض دارند و به قضاء الهی راضی نمی باشند؛ این دسته افراد هلاک شده اند.

احتمال دوم: کسانی که قبل از ظهور امام بر ظالمین خروج کنند؛ این گروه به خاطر عجله کردن، خود را به هلاکت انداخته اند.^۱

با توجه به محتوای روایت و بیان علامه مجلسی رحمته الله حداقل تعیین حتمی برای ظهور ممکن نمی باشد. اگرچه در بررسی روایات بعد خواهیم آورد که حتی تعیین وقت احتمالی نیز از عهده مردم خارج است و حق چنین کاری را ندارند.

روایت سوم

مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلَهُ حُمْرَانُ فَقَالَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ لَوْ حَدَّثْتَنَا مَتَى يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ فَسُرَرْنَا بِهِ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ إِنَّ لَكَ أَصْدِقَاءَ وَ إِخْوَانًا وَ مَعَارِفَ إِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيهَا مَضَى مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ كَانَ لَهُ ابْنٌ لَمْ يَكُنْ يَرْغَبُ فِي عِلْمِ أَبِيهِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ وَ كَانَ لَهُ جَارٌ يَأْتِيهِ وَ يَسْأَلُهُ وَ يَأْخُذُ عَنْهُ فَحَضَرَ الرَّجُلَ الْمَوْتَ فَدَعَا ابْنَهُ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَرْهَدُ فِيمَا عِنْدِي وَ تَقُلُّ

۱. این احتمال نمونه تاریخی هم دارد که بدان اشاره می شود. مأمون رقی می گوید: خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم که سهل بن حسن خراسانی وارد شد، سلام کرد و نشست. عرض کرد: یا ابن رسول الله! چقدر شما رؤف و مهربان هستید، شما امام هستید، چرا دفاع از حق خود نمی کنید با اینکه بیش از صد هزار شیعه شمشیر زن دارید؟ فرمود: بنشین خراسانی، خدا جانب تو را رعایت کند.

سپس به کنیزی به نام حنیفه فرمود تنور را بیفروزد. تنور افروخته شد. چنانچه یک پارچه آتش گردید و قسمت بالای آن سفید شد. بعد رو به مرد خراسانی نموده، فرمود: برو بنشین داخل تنور. خراسانی شروع به التماس نمود که یا ابن رسول الله! مرا به آتش مسوزان. از جرم من درگذر، خدا از تو بگذرد. فرمود: تو را بخشیدم. در همین موقع هارون مکی وارد شد در حالی که یک کفش خود را به انگشت گرفته بود، عرض کرد: السلام علیک یا ابن رسول الله. امام فرمود: نعلین را از دست بیانداز و برو داخل تنور بنشین. نعلین را انداخت و داخل تنور نشست. امام شروع کرد با خراسانی در مورد جریانهای خراسان صحبت کردن مثل کسی که در خراسان بوده. بعد فرمود: خراسانی! برو ببین در تنور چه خبر است؟ به جانب تنور رفت؛ دید چهار زانو در تنور نشسته و سپس از تنور خارج شد و به ما سلام کرد. امام عليه السلام فرمود از اینها در خراسان چند نفر پیدا می شود؟ عرض کرد: به خدا قسم یک نفر هم نیست؛ نه به خدا یک نفر هم پیدا نمی شود. فرمود: ما در زمانی که پنج نفر یاور نداشته باشیم قیام نخواهیم کرد. ما خودمان موقعیت مناسب را بهتر میدانیم. (بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳).

رَغَبْتُكَ فِيهِ وَلَمْ تَكُنْ تَسْأَلُنِي عَنْ شَيْءٍ وَ لِي جَارٌ قَدْ كَانَ يَأْتِينِي وَيَسْأَلُنِي وَيَأْخُذُ مِنِّي وَيَحْفَظُ عَنِّي
فَإِنْ احْتَجَجْتَ إِلَيَّ شَيْءٍ فَأْتِهِ وَعَرَفَهُ جَارُهُ فَهَلَكَ الرَّجُلُ وَبَقِيَ ابْنُهُ فَرَأَى مَلِكُ ذَلِكَ الزَّمَانِ رُؤْيَا فَسَأَلَ
عَنِ الرَّجُلِ فَقِيلَ لَهُ قَدْ هَلَكَ فَقَالَ الْمَلِكُ هَلْ تَرَكَ وَ لَدَاً فَقِيلَ لَهُ نَعَمْ تَرَكَ ابْنًا فَقَالَ أَتُونِي بِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ
لِيَأْتِيَ الْمَلِكَ فَقَالَ الْغُلَامُ وَاللَّهِ مَا أَدْرِي لِمَا يَدْعُونِي الْمَلِكُ وَمَا عِنْدِي عِلْمٌ وَلَئِنْ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ
لَأَفْتِضِحَنَّ فَذَكَرَ مَا كَانَ أَوْصَاهُ أَبُوهُ بِهِ فَأَتَى الرَّجُلَ الَّذِي كَانَ يَأْخُذُ الْعِلْمَ مِنْ أَبِيهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْمَلِكَ قَدْ
بَعَثَ إِلَيَّ يَسْأَلُنِي وَلَسْتُ أَدْرِي فِيهِمْ بَعَثَ إِلَيَّ وَقَدْ كَانَ أَبِي أَمْرَنِي أَنْ آتِيكَ إِنْ احْتَجَجْتَ إِلَيَّ شَيْءٍ فَقَالَ
الرَّجُلُ وَ لَكِنِّي أَدْرِي فِيهَا بَعَثَ إِلَيْكَ فَإِنْ أَخْبَرْتُكَ فَمَا أَخْرَجَ اللَّهُ لَكَ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فَقَالَ
نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَهُ وَاسْتَوْتَقَ مِنْهُ أَنْ يَفِيَّ لَهُ فَأَوْتَقَ لَهُ الْغُلَامُ فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ
زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ هَذَا زَمَانُ الذُّبِّ فَأَتَاهُ الْغُلَامُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ هَلْ تَدْرِي لِمَ أُرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ أُرْسَلْتُ
إِلَيَّ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي عَنْ رُؤْيَا رَأَيْتَهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ
لَهُ زَمَانُ الذُّبِّ فَأَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ فَقَبِضَهَا الْغُلَامُ وَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَأَبَى أَنْ يَفِيَّ لِصَاحِبِهِ وَقَالَ لَعَلِّي لَا
أُنْفِدُ هَذَا الْمَالَ وَ لَا أَكُلُهُ حَتَّى أَهْلِكَ وَ لَعَلِّي لَا أَحْتَاجُ وَ لَا أَسْأَلُ عَنْ مِثْلِ هَذَا الَّذِي سَأَلْتُ عَنْهُ فَمَكَثَ
مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ فَدَمَّ عَلَى مَا صَنَعَ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا عِنْدِي عِلْمٌ آتِيهِ
بِهِ وَمَا أَدْرِي كَيْفَ أَصْنَعُ بِصَاحِبِي وَقَدْ غَدَرْتُ بِهِ وَ لَمْ أَفِ لَهُ ثُمَّ قَالَ لَا تَيْبِنُهُ عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ وَ لَا عْتَدِرَنَّ
إِلَيْهِ وَ لَا حَلْفَنَّ لَهُ فَلَعَلَّهُ يُخْبِرُنِي فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ صَنَعْتُ الَّذِي صَنَعْتُ وَ لَمْ أَفِ لَكَ بِمَا كَانَ بَيْنِي وَ
بَيْنَكَ وَ تَفَرَّقَ مَا كَانَ فِي يَدِي وَقَدْ احْتَجَجْتُ إِلَيْكَ فَانْشُدْكَ اللَّهُ أَنْ لَا تَخْذُلَنِي وَأَنَا أُوثِقُ لَكَ أَنْ لَا
يَخْرُجَ لِي شَيْءٌ إِلَّا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَقَدْ بَعَثَ إِلَيَّ الْمَلِكُ وَلَسْتُ أَدْرِي عَمَّا يَسْأَلُنِي فَقَالَ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ
يَسْأَلَكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقُلْ لَهُ إِنَّ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ لِمَا
بَعَثْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَإِنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ
زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْكَبْشِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبِضَهَا وَانصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَتَدَبَّرَ فِي رَأْيِهِ فِي أَنْ يَفِيَّ
لِصَاحِبِهِ أَوْ لَا يَفِيَّ لَهُ فَهَمَّ مَرَّةً أَنْ يَفْعَلَ وَمَرَّةً أَنْ لَا يَفْعَلَ ثُمَّ قَالَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَحْتَاجَ إِلَيْهِ بَعْدَ هَذِهِ الْمَرَّةِ أَبَدًا
وَ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى الْغَدْرِ وَ تَرَكَ الْوَفَاءَ فَمَكَثَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ إِنَّ الْمَلِكَ رَأَى رُؤْيَا فَبَعَثَ إِلَيْهِ فَدَمَّ عَلَى
مَا صَنَعَ فِيهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ صَاحِبِهِ وَقَالَ بَعْدَ غَدْرِ مَرَّتَيْنِ كَيْفَ أَصْنَعُ وَ لَيْسَ عِنْدِي عِلْمٌ ثُمَّ أَجْمَعَ رَأْيَهُ عَلَى

إِثْبَانِ الرَّجُلِ فَاتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ سَأَلَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ يَفِي مِنْهُ وَ أَوْتَقَ لَهُ
 وَ قَالَ لَا تَدْعُنِي عَلَى هَذِهِ الْحَالِ فَإِنِّي لَا أَعُودُ إِلَى الْعَدْرِ وَ سَأَفِي لَكَ فَاسْتَوْتَقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّهُ يَدْعُوكَ
 يَسْأَلُكَ عَنْ رُؤْيَا رَأَاهَا أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَإِذَا سَأَلَكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّهُ زَمَانُ الْمِيزَانِ قَالَ فَآتَى الْمَلِكَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ
 فَقَالَ لَهُ لِمَ بَعَثْتَ إِلَيْكَ فَقَالَ إِنَّكَ رَأَيْتَ رُؤْيَا وَ تُرِيدُ أَنْ تَسْأَلَنِي أَيُّ زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ صَدَقْتَ فَأَخْبَرَنِي أَيُّ
 زَمَانٍ هَذَا فَقَالَ هَذَا زَمَانُ الْمِيزَانِ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَةٍ فَقَبَضَهَا وَ انْطَلَقَ بِهَا إِلَى الرَّجُلِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ قَالَ
 قَدْ جِئْتُكَ بِمَا خَرَجَ لِي فَقَاسِمْنِيهِ فَقَالَ لَهُ الْعَالِمُ إِنَّ الزَّمَانَ الْأَوَّلَ كَانَ زَمَانَ الذُّبِّ وَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ
 الذُّبَابِ وَ إِنَّ الزَّمَانَ الثَّانِي كَانَ زَمَانَ الْكَبْشِ يَهُمُّ وَ لَا يَفْعَلُ وَ كَذَلِكَ كُنْتَ أَنْتَ تَهُمُّ وَ لَا تَفِي وَ كَانَ هَذَا
 زَمَانَ الْمِيزَانِ وَ كُنْتَ فِيهِ عَلَى الْوَفَاءِ فَاقْبِضْ مَا لَكَ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ وَ رَدَّهُ عَلَيْهِ؛^١

زراره گوید: حمران^٢ از امام باقر علیه السلام پرسید: خدا مرا به قربانت کند چه خوب بود برای ما بیان
 می فرمودی که این امر (حکومت حقه) چه وقت خواهد بود تا بدان شاد و خرسند شویم؟ حضرت
 در پاسخ فرمود: ای حمران! تو دوستان و برادران و آشنایانی داری، (ای حمران) در زمان های
 قدیم مرد دانشمندی بود و این مرد پسری داشت که به دانش پدر شوق و رغبتی نداشت و از
 معلومات او چیزی نمی پرسید (تا آن را فراگیرد)، ولی در عوض همسایه ای داشت که به نزد آن مرد
 عالم می آمد و از او می پرسید و علوم او را فرا می گرفت.

و هنگامی که وقت مرگ این مرد عالم فرا رسید پسر خود را طلبید و به او گفت: پسر جانم تو از
 فرا گرفتن دانش من کناره گیری می کردی و چندان رغبتی بدان نداشتی و از این رو چیزی از من
 نمی پرسیدی، ولی من همسایه ای دارم که او به نزد من می آمد و از من می پرسید و دانش مرا فرا
 می گرفت و آنها را ضبط می کرد، پس هر گاه تو به چیزی نیازمند شدی به نزد او برو، و همسایه
 مزبور را به پسرش معرفی کرد. آن مرد عالم از دنیا رفت و پسرش بجا ماند، تا اینکه پادشاه آن
 زمان خوابی دید (و برای تعبیر آن خواب) سراغ آن مرد عالم را گرفت، بدو گفتند: از دنیا رفته
 است. پرسید آیا پسری از او وجود دارد؟ گفتند: آری، یک پسر دارد. پادشاه گفت: او را پیش من
 آرید. کسی را به نزد او فرستادند که به نزد پادشاه بیاید، آن پسر با خود گفت: به خدا من نمی دانم
 پادشاه برای چه مرا خواسته و چیزی هم بلد نیستم، و اگر از من چیزی بپرسد حتما رسوا خواهم

١ کلینی، کافی (روضة) ج ٨، ص ٣٤٢.

٢ حمران برادر زراره می باشد که هر دو عامی بودند بعد مستبصر شدند و جزء یاران امام قرار گرفتند.

شد! در این وقت به یاد سفارش پدرش افتاد (که به او گفته بود هر گاه نیازمند به چیزی از علم من شدی به نزد همسایه برو) از این رو به نزد آن همسایه‌ای که علوم پدرش را فرا گرفته بود رفت و به او گفت: پادشاه مرا خواسته و من نمی‌دانم برای چه مرا خواسته است، و همانا پدرم به من دستور داده که هر گاه محتاج به چیزی شدم به نزد تو بیایم. آن مرد گفت: ولی من می‌دانم برای چه تو را خواسته و اگر به تو بگویم و آن وقت چیزی خدا روزی تو کرد (و پادشاه به تو جایزه و انعامی داد) مال هر دوی ما باشد (و آن را با من قسمت کنی و سهمی هم به من می‌دهی)؟ آن جوان گفت: آری. مرد مزبور او را قسم داد و پیمان محکمی از او گرفت که به این قرارداد عمل کند و آن جوانک نیز پیمان محکمی در این باره بست و قول قطعی داد که به قرارداد عمل نماید. مرد مزبور به او گفت: پادشاه خوابی دیده و می‌خواهد از تو بپرسد: اکنون چه زمانی است، و تو در پاسخ او بگو: اکنون زمان گرگ است. آن جوان به نزد پادشاه آمد و شاه از او پرسید: می‌دانی من برای چه به سراغ تو فرستاده‌ام؟ گفت: تو به نزد من فرستاده‌ای تا در باره خوابی که دیده‌ای از من بپرسی که اکنون چه زمانی است؟ پادشاه گفت: آری، راست گفתי اکنون بگو: چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان گرگ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او بدهند، جوان جایزه را گرفت و به خانه خود برگشت و به وعده‌ای که به آن مرد داده بود وفا نکرد و سهم او را نپرداخت و با خود گفت: شاید این مال برای من تا آخر عمر کافی باشد و از این به بعد هم محتاج به سؤال از آن مرد نشوم و چنین مسأله‌ای که این بار از من پرسیدند دیگر نپرسند (تا ناچار باشم نزد او بروم). این گذشت تا اینکه دوباره پادشاه خوابی دید و به سراغ همان جوان فرستاد. جوان از کرده خود پشیمان شد و با خود گفت: من که چیزی بلد نیستم که به نزد پادشاه بروم و از آن سو نمی‌دانم با این پیمان‌شکنی و بی‌وفائی که با آن مرد دانشمند کرده‌ام به چه روئی نزد او بروم، ولی دوباره گفت: به هر صورت هست به نزد او می‌روم و از او عذر خواهی می‌کنم و برایش قسم می‌خورم؛ شاید (از تقصیر من درگذرد و) دوباره به من خبر دهد. پس به نزد آن مرد آمد و به او گفت: (گذشته‌ها گذشته است و) من آنچه نباید بکنم کردم و به پیمانی که میان من و تو بود وفا نکردم و اکنون نیز چیزی از آن پولی که به دستم رسید باقی نمانده و دوباره محتاج تو شده‌ام، تو را به خدا سوگند که مرا شرمنده و خوار نکنی و من این بار با تو قرار و عهد محکمی می‌بندم که چیزی نصیب من نشود جز آنکه به طور مساوی مال من و تو هر دو باشد و پادشاه مرا خواسته و نمیدانم این بار چه سؤالی دارد. آن مرد گفت: پادشاه دوباره خوابی دیده می‌خواهد از تو بپرسد این زمان چه زمانی است؟ و چون این

سؤال را کرد تو در جوابش بگو: زمان قوچ است، جوانک به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد. پادشاه از او پرسید: (می‌دانی) برای چه به سراغ تو فرستادم؟ گفت: (آری) خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بررسی چه زمانی است؟ پادشاه گفت: راست گفتی؛ اکنون بگو: چه زمانی است؟ گفت: زمان قوچ است. پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند، جوانک جایزه را گرفت و به خانه‌اش بازگشت و در کار خود به اندیشه فرو رفت که آیا این بار به وعده عمل کنم (و سهم او را بپردازم) یا وفا نکنم (و مانند بار پیش همه را برای خود بردارم) گاهی تصمیم می‌گرفت به وعده وفا کند و گاهی منصرف می‌شد تا بالاخره با خود گفت: شاید بعد از این دیگر من هیچ وقت نیازمند بدین مرد نشوم و تصمیم به پیمان‌شکنی گرفت و به قولی که داده بود وفا نکرد. این جریان هم گذشت و باز (برای سومین بار) پادشاه خوابی دید و به نزد آن جوان فرستاد جوانک از پیمان‌شکنی با آن مرد (به سختی) پشیمان شد و گفت: با اینکه دو بار پیمان‌شکنی کردم اکنون چه کنم و چیزی هم بلد نیستم، و بالاخره (پس از فکر زیاد) تصمیم گرفت به نزد همان مرد دانشمند برود، پس به نزد آن مرد آمد و او را به خدای تبارک و تعالی سوگند داد و از او خواست که مطلب را به او یاد دهد، و قول داد که این بار به وعده وفا کند و پیمان را محکم کرده، به او گفت: مرا به این حال وامگذار و من از این پس پیمان‌شکنی نخواهم کرد و به وعده‌ای که داده‌ام وفا می‌کنم. آن مرد از او پیمان گرفت و به او گفت: او تو را خواسته تا از خوابی که دیده از تو بپرسد که این زمان چه زمانی است؟ و چون چنین سؤالی از تو کرد به او بگو: این زمان زمان ترازو و میزان است.

جوان به نزد پادشاه آمد و بر او وارد شد، پادشاه گفت: میدانی برای چه پیش تو فرستادم؟ جوان گفت: خوابی دیده‌ای و می‌خواهی بررسی این چه زمانی است.

پادشاه گفت: راست گفتی؛ بگو: چه زمانی است؟ پاسخ داد: زمان ترازو و میزان است، پادشاه دستور داد جایزه‌ای به او دادند، و این بار جوانک آن مال را برداشته و همه را آورد پیش روی آن مرد دانشمند گذارد و گفت: آنچه این بار گرفتم (بی‌کم و کاست) همه را به نزد تو آوردم تا تو سهم مرا بدهی. مرد دانشمند گفت: زمان اول زمان گرگ بود و تو هم از گرگان بودی، و زمان دوم زمان قوچ بود که تصمیم می‌گیری ولی انجام نمی‌دهد، و تو هم تصمیم می‌گرفتی ولی وفا نکردی، و این زمان زمان میزان و عدل است و تو به وعده خویش وفا کردی، اکنون همه این مال را بردار که مرا بدان نیازی نیست، و همه مال را به او پس داد.

بررسی سند

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می دانند.^۱

این روایت با دو سند نقل شده است که در هر دو سند، علی بن حدید و جمیل بن دراج وجود دارد .

۱. محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حدید عن جمیل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران؛

۲. أبو علي الأشعري عن محمد بن عبد الجبار عن علي بن حدید عن جمیل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سأله حمران.

علت ضعف این روایت به خاطر علی بن حدید می باشد. و بنا بر اینکه شیخ طوسی این فرد را تضعیف نموده است روایتش را نمی پذیرند.^۲

دلالت روایت

اگر چه این روایت به صراحت در مورد زمان ظهور سخن نگفته است، اما با توجه به روش پاسخگویی امام عليه السلام می توان فهمید که سخن از زمان ظهور را باطل دانسته و حتی در پاسخ به یارانشان از آن استنکاف نموده اند .

علامه مجلسی در شرح این روایت می فرماید :

قوله عليه السلام: " إن لك أصدقاء و إخوانا " لعل المقصود من إيراد تلك الحكاية إن هذا الزمان ليس زمان الوفاء بالعهود، فإذا عرفت زمان ظهور الأمر، فلك معارف و إخوان فتحدثهم به، فيشيع الخبر بين الناس و ينتهي إلى الفساد العظيم، و العهد بالكتمان لا ينفع، لأنك لا تفي به إذ لم يأت بعد زمان الميزان، أو المراد إن لك معارف و إخوانا فانظر إليهم هل يوافقونك في أمر أو يفون بعهدك في شيء فكيف يظهر الإمام في مثل هذا الزمان، أو المراد أنه يمكنك استعلام ذلك، فإن لك معارف و إخوانا فانظر في

۱ مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۳۸.

۲. رک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۲، ص ۳۲۹؛ ابوعلی حاتری، منتهی المقال، ج ۴، ص ۳۶۹.

حالهم فهمما رأيت منهم العزم على الاتقياد و الإطاعة و التسليم التام لإمامهم، فاعلم أنه زمان ظهور القائم عليه السلام فإن قيامه عليه السلام مشروط بذلك، و أهل كل زمان يكون عامتهم على حالة واحدة، كما يظهر من الحكاية فيمكنك استعلام أحوال جميع أهل الزمان بأحوال معارفك، و الأول أظهر.^۱

علامه مجلسی سه احتمال در این روایت می دهد :

۱. شاید مقصود از نقل این حکایت این باشد که این زمان وفای به عهد و پیمان نیست و اگر تو زمان ظهور دولت حقه را بدانی به آشنایان و برادرانی که داری بازگو می کنی و این خبر میان مردم پراکنده می شود و در نتیجه فساد بزرگی به بار می آورد، و اگر قول هم بدهی که آن را مکتوم و پنهان نگهداری فایده ندارد، زیرا به این قول عمل نخواهی کرد؛ چون زمان میزان و عدل نشده.

۲. مقصود این باشد که تو آشنایان و دوستانی داری؛ بنگر ببین آیا آنها در یک کاری با توتوافق می کنند یا در هیچ موردی به وعده با تو عمل می کنند (کنایه از اینکه آنان به تعهد خود وفا نمی کنند) و با این وضع چگونه امام در یک چنین زمانی ظهور کند؟

۳. مراد این باشد که تو می توانی این مطلب (یعنی به دست آوردن زمان ظهور امام) را خود به دست آوری، زیرا تو آشنایان و دوستانی داری؛ در حال آنها بنگر و دقت کن، هر گاه دیدی که تصمیم قطعی به فرمانبرداری از امام دارند و به طور کامل تسلیم امام خود هستند بدان که آن وقت زمان ظهور قائم عليه السلام است، زیرا قیام او مشروط به چنین حالی است، و تو می توانی از طرز رفتار آشنایان و دوستان و وضع عموم مردم را نیز به دست آوری، چون به قول معروف مشت نمونه خروار است.

طبق احتمال سوم می توان گفت زمانی امام ظهور خواهد نمود که شرائط جوری شود تا همه منتظر امام باشند و جامعه به دنبال عدل باشد و اذعان کنند که تنها یک نفر است که می تواند به اوضاع جامعه سر و سامان بدهد و آن مهدی آل محمد می باشد.

علامه مجلسی از بین احتمالات سه گانه، احتمال اول را ترجیح می دهند.

۱. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۵۴۰.

روایت چهارم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا ۱ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ
عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا
نُوقَّتُ؛^۲

ابو بصیر گوید: از امام صادق عليه السلام راجع به قائم عليه السلام پرسیدم، فرمود: وقت گذاران دروغگویند، ما خانواده‌ای هستیم که تعیین وقت نکنیم.

بحث سندی

علامه مجلسی سند این روایت را صحیح می‌داند^۳ و روایاتی که از علی بن ابی حمزه نقل شده به خاطر کثرت روایات وی در کتب اربعه مورد پذیرش می‌باشد^۴

مفاد روایت

علامه مجلسی می‌فرماید " لا نوقت " ای حتماً او بعد ذلک كما مر.^۵

((لا نوقت یعنی به طور حتمی وقت مشخص نمی‌کنیم یا چون بعضی افشای راز نموده‌اند ما پس از آن دیگر وقت تعیین نمی‌کنیم))

ملا صالح مازندرانی می‌گوید:

قوله: (انا أهل بيت لا نوقت) دل ظاهراً علی أن لهم علماً بالوقت الا أنهم لا یوقتون لمصالح؛^۶

۱. در مورد این اصطلاح علامه حلی می‌نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می‌باشد. (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).

۲ اصول کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثباه الهداه، ج ۵، ص ۶۰.

۳ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۴.

۴ تقریباً ۵۵۴ مورد روایت از وی نقل شده است (معجم رجال الحدیث ج ۱۱، ص ۲۲۷). نیز درباره توثیق و عدم توثیق وی رک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

۵ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۶ مازندرانی ملا صالح، شرح الکافی، ج ۶، ص ۳۱۵.

«انا اهل بیت لا نوقت»، دلالت بر این دارد که اهل بیت علم به وقت ظهور دارند، اما به خاطر مصالحی وقت تعیین نمی کنند.

در این جا با توجه به بیان ملا صالح این امر یقینی است که اهل بیت علیهم السلام از تعیین وقت نهی نموده اند و تا این قسمت از کلام ملا صالح را می پذیریم، اما در فصل دوم خواهیم گفت که حتی اهل بیت علیهم السلام نیز از زمان ظهور اطلاعی ندارند نه اینکه می دانند و به دیگران نمی گویند.

روایت پنجم

أَحْمَدُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقْتِ الْمُؤَقَّتِينَ.^۱

بحث سندی

علامه مجلسی این روایت را مرسل می داند.^۲

سخن علامه مجلسی در مورد مرسل بودن این روایت را نمی توان پذیرفت، چرا که با توجه به سند روایت قبل از این در کتاب کافی، جناب کلینی سند را ذکر کرده اند.^۳ در تایید این سخن می توان به نقل نعمانی از کلینی در کتاب غیبت او اشاره کرد که سند را چنین ذکر کرده است:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ شُيُوخِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ عليه السلام فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقَّتُ. ثُمَّ قَالَ: أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُخَالَفَ وَقْتِ الْمُؤَقَّتِينَ.^۴

بنابر نقل نعمانی از کلینی، می توان بیان داشت که حدیث مرسل نمی باشد.

مفاد روایت

۱ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۸، نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۷.

۲ مجلسی، مراه العقول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۳ به سند و آدرس روایت چهارم در این بحث مراجعه کنید.

۴ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۴ البته صدر روایت در روایت چهارم نیامده است و به جای یخالف کلمه یخلف آمده است؛ اما آنچه به نظر می رسد روایت چهارم و پنجم یک روایت می باشد که بخش اول آن در روایت چهارم و بخش دوم آن در روایت پنجم آمده است

آنچه استفاده می شود این است که تعیین کنندگان وقت دروغ می گویند و اهل بیت زمان و وقتی مشخص نمی کنند و خداوند با کسانی که به طور حتمی وقت تعیین می کنند، به واسطه بدا و تغیر در زمان ظهور، مخالفت می کند.

علامه مجلسی علیه السلام در توضیح این روایت می فرماید:

"إلا أن يخالف وقت الموقتين" أي في أمر ظهور الحق أو مطلقا، غالبا و الأول أظهر؛^۱

مراد مخالفت خدا در وقت گذاری برای ظهور یا هر نوع امر دیگری می تواند باشد. و اراده خدای متعال غالبا با وقت گذاری و تعیین زمان مردم، مخالف می باشد. و البته این قول ترجیح دارد که مراد از وقت گذاری در امر ظهور می باشد، نه مطلق امور.

ملا صالح مازندرانی می گوید:

قوله (أبي الله الا ان يخالف وقت الموقتين) أي يخالف الوقت المقدر عنده تعالى لظهوره أو يخالف الله تعالى و فيه على الثاني دلالة على أنه ليس لظهور هذا الامر وقت حتمی، و الا لم يكن المخالفة لو وافقه وقت الموقت؛^۲

مراد از عبارت این است که یا زمان تعیین شده توسط وقت گذاران، مخالف با زمان حقیقی نزد خداست و یا اینکه خداوند با زمان گزاران مخالفت می کند. بنا بر احتمال دوم می توان فهمید که زمان ظهور زمان و وقت قطعی و حتمی ای ندارد و گرنه معنا نداشت که خداوند با زمان گزاران مخالف نماید.

روایت ششم

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْخَزَّازِ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرِو الْخَثْعَمِيِّ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ^۳ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لِهَذَا الْأَمْرِ وَقْتُ؟ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ؛ كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ. إِنْ مُوسَى عليه السلام لَمَّا خَرَجَ وَافِدًا إِلَى رَبِّهِ وَأَعَدَّهُمْ ثَلَاثِينَ يَوْمًا فَلَمَّا زَادَهُ اللَّهُ عَلَى الثَّلَاثِينَ عَشْرًا قَالَ قَوْمُهُ: قَدْ أَخْلَفْنَا مُوسَى فَصَنَعُوا مَا صَنَعُوا فَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَيَّ مَا

۱ مجلسی، مراه العقول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲ مازندرانی، شرح الکافی، ج ۶، ص ۳۱۵.

۳ در بعضی از نسخه ها فضل بن یسار می باشد که اشتباه نساخ می باشد.

حَدَّثَنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ وَإِذَا حَدَّثْنَاكُمْ الْحَدِيثَ فَجَاءَ عَلَى خِلَافِ مَا حَدَّثْنَاكُمْ بِهِ فَقُولُوا: صَدَقَ اللَّهُ
تَوَجَّرُوا مَرَّتَيْنِ.^۱

فضیل بن یسار گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: برای این امر وقتی هست؟ فرمود: وقت گزاران دروغ گویند؛ وقت گزاران دروغ گویند؛ وقت گزاران دروغ گویند. همانا موسی علیه السلام چون (در طور سینا) به پروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد قومش را وعده سی روز داد و چون خدا ده روز بر سی روز افزود قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد؛ و کردند آنچه کردند (گوساله پرست شدند)، پس اگر ما خبری به شما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است و اگر به شما خبری گفتیم و بر خلاف گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

بحث سندی

علامه مجلسی درباره این روایت می فرماید: ضعیف علی المشهور عمده ضعف این روایت به خاطر معلی بن محمد می باشد که نجاشی در باره وی می گوید: مضطرب الحدیث^۲ والمذهب و کتبه قریبه.^۳

ابن الغضائری می گوید يعرف حدیثه وینکر،^۴ ویروی عن الضعفاء، ویجوز أن یخرج شاهدها.^۵

اما آیت الله خوئی می فرماید:

ظاهر این است که معلی بن محمد ثقه و به روایات وی اعتماد می شود و اینکه نجاشی وی را مضطرب الحدیث والمذهب می داند قابل توجیه است، چرا که اولاً اضطراب در مذهب وی برای ما

۱ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۶۹.

۲ در بین رجالین در معنای مضطرب الحدیث اختلاف به چشم می خورد؛ بعضی قائل هستند مضطرب الحدیث از الفاظ جرح می باشد. (رک: الدرایه فی علم الرجال، ص ۲۰۹؛ جامع المقال، ص ۲۶؛ الرواشح السماویه، ص ۶۰، الراشحه الثانیه عشر) و بعض دیگر قائلند که در احادیث نقل شده از راوی مشکل هست نه در خود راوی (رک: عده الرجال، ج ۱، ص ۲۵۱؛ نهاییه الدرایه، ص ۴۳۲ و فوائد الوحید، ص ۴۳).

۳ رجال نجاشی، ص ۴۱۸.

۴ امامقانی در مقیاس می گوید: يعرف حدیثه وینکر من الالفاظ المفید للذم فی الحدیث و فی افادتها للقدح؛ خلاف از الفاظی است که مفید ذم در خود حدیث می باشد نه راوی (مقیاس، ج ۲، ص ۲۹۹) یا یوخذ تاره و یرد تاره اخری فلا دلالة فیها علی قدح و لا جرح؛ از ان دسته الفاظی است که دلالت بر قدح و جرح ندارد، فلذا کلام ابن الغضائری از این عبارت دال بر ضعف این شخص نیست (مقیاس، ج ۶، ص ۱۹۳).

۵ رجال ابن غضائری، ص ۹۶.

ثابت نشده است. ثانياً، اضطراب در مذهب مانع از وثاقت شخص نمی شود (ثقه یا عدم ثقه بودن افراد ربطی به مذهب آنان ندارد) و اضطراب در حدیث این است که گاهی اخبار معروف و گاهی اخبار منکر را نقل می کند و این دلیل بر ضعف و عدم توثیق نمی باشد و کتبه قریبه نجاشی موید مدعای ماست. اما در جواب ابن الغضائری باید گفت: اخبار از ضعفاء لطمه ای به نقل از ثقات نمی زند.

و در پایان می فرماید: ظاهراً می توان به روایات این فرد اطمینان نمود.^۱

در تایید این شخص به چند نکته اشاره می شود:

۱. وجود این شخص در اسناد کامل الزیارات؛

۲. وجود این راوی در بیش از هفتصد سند روایات کتب اربعه؛^۲

۳. در باره مساله نقل از ضعفاء که ابن الغضائری مطرح نمود، باید گفت: اگر چه ابن الغضائری از

علمای بزرگ شیعه است، اما در اصل کتاب منسوب به وی تردید وجود دارد و بر فرض صحت انتساب کتاب به ابن الغضائری، نقل از ضعفاء منافاتی با وثاقت شخص ندارد و اینکه وی می گوید: کلام او را می توان به عنوان شاهد و موید قبول کرد، بیانگر این است که معلی بن محمد ضعیف نمی باشد.

بنابراین معلی بن محمد ثقه بوده و اگر این روایت به خاطر وی تضعیف شده است، صحیح نمی باشد و این روایت مشکل سندی ندارد.^۳

۱۱ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۸.

۲ وقع بهذا العنوان فی أسناد کثیر من الروایات، تبلغ سبع مائة و اثنی عشر مورداً (معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۱).

۳. آیت الله شبیری زنجانی در مورد معلی بن محمد می فرماید: به نظر ما این شخص جزء ثقات است و روایات او نیز معتبر می باشد، زیرا یکی از راویان او حسین بن محمد، یعنی همان حسین بن محمد بن عامر می باشد که از مشایخ کلینی و کنیه اش نیز ابو عبد الله اشعری است. ابو عبد الله اشعری که خود از اجلاء ثقات است کتاب معلی بن محمد را نقل می نماید و دیگر کسی که از او نقل می نماید، احمد بن ادریس است که وی نیز از مشایخ کلینی و از اجلاء اشعری است. او نیز از معلی بن محمد، اکنار روایت دارد. و از طرفی، از اینکه کلینی رحمته الله روایات او را در کتب خود نقل نموده است و به نظر ما روایات وارده در کافی معتبر است و خود کلینی نیز رجالی متبحری است و همچنین با توجه به این نکته که در میان راویان رسم نبوده از کسی که اطمینان به او ندارند نقل حدیث نمایند و آنچنان که مرحوم آقای خویی قائلند که قداماً اصالة العدالةی بوده اند، نیست، با در نظر گرفتن مجموع این امور، معلوم می شود که وی شخص ثقه ای بوده است خصوصاً که نجاشی نیز تعبیر می کند که «کتبه قریبه» کأن معنایش این است که قریب به صواب است. اما اینکه در حق او گفته است که مضطرب الحدیث یا ابن غضائری می گوید یعرف و ینکر، این امور ضرری به وثاقت خود شخص نمی زند. شما الآن ملاحظه می کنید که آقایانی که جامع الاحادیث را جمع آوری کرده اند، در ضمن

مفاد روایت

از این روایت دو نکته اساسی استفاده می شود:

اول: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغگو می باشند؛

دوم: طبق استشهاد حضرت بر جریان حضرت موسی علیه السلام خبر وقت ظهور می تواند از امور بدائیه باشد، لذا علامه مجلسی رحمته الله در شرح این روایت می فرماید:

فاستشهد عليه السلام بذلك على أنه يجوز أن يخبر في أمر القائم عليه السلام بشيء من كتاب المحو و الإثبات، ثم يتغير ذلك فيجىء على خلاف ما حدثناكم به فلا تكذبونا بذلك و قولوا: صدق الله، لأنه كان الخبر عن كتاب المحو و الإثبات، و كان ما كتب فيه مشروطا بشرطه فقد صدق الله و صدق من أخبر عن الله؛^۱

امام علیه السلام به این جریان استشهاد می کنند که ما می توانیم راجع به زمان ظهور خبر بدهیم، اما نوع خبر ما مثل خبر موسی به قوم خود می باشد که قابل تغییر می باشد و شما هم ما را تکذیب نکنید، چرا که بدائی است و طبق این بیان هم خداوند صادق است و هم امام معصوم صادق است. اما ملا صالح مازندرانی در توضیح این حدیث می فرماید:

عبارت «ان موسی لما خرج» در مقام علت می باشد و مشعر به این است که برای ظهور وقت مشخص نشود؛ چرا که آن وقت، وقت بدائی است و تخلف پذیر و این باعث می شود که مردم دچار فتنه شده و از حق برگردند همانطور که این اتفاق برای قوم موسی افتاد؛ اما اینکه انبیاء و اوصیاء از این امر اخبار می دهند؛ اخبار آنان در علم خدا به شرایطی معلق می باشد و به همین علت از عنوان دروغ خارج بوده و جزء اخبار صادق محسوب می شود.^۲

روایتهای آن، روایات غیر معروف و منکر را نیز جمع نموده اند با اینکه خود آنها جزء ثقات می باشند. پس مجرد اینکه کسی بعضی از روایتهایی را که مورد قبول نیست نقل می کند دلیل بر عدم وثاقتش نمی شود. (کتاب النکاح، ج ۱۱، ص ۳۹۳۰) و علامه مجلسی او را ضعیف می داند، ولی می گوید ضعف او به روایات وی ضرر نمی زند لعلّه لا یضرّ فی السند لکونه من مشایخ الإجازة. (الوجیزة فی الرجال، ص ۱۸۱).

۱ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲ متن کامل: قوله (أن موسی عليه السلام لما خرج) ظاهر التعلیل یشعر بأنه ینبغی عدم تعیین الوقت لظهور هذا الامر اذ کل وقت فرض فهو وقت بدائی یشعر فیہ البداء و الإرادة و التخلف كما قالوا فی باب الغیبة لله تعالی فیها بداءات و ارادات فلو عین الوقت له و جرى فیہ البداء و تخلف الظهور لاقتتن الخلائق و رجعوا عن الحق كما وقع مثل ذلك فی قوم موسی «ع و لكن الأنبياء و الأوصیاء قد یخبرون عن أمثال ذلك و كان أخبارهم فی علم الله معلقا بشروط معتبرة فی تحقیقها بحسب نفس

روایت هفتم

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَقْطِينٍ
عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: الشَّيْعَةُ تُرَبِّي بِالْأَمَانِيِّ مُنْذُ مِائَتِي
سَنَةٍ. قَالَ: وَقَالَ يَقْطِينٌ لِأَبْنِهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: مَا بَالُنَا قِيلَ لَنَا فَكَانَ وَقِيلَ لَكُمْ فَلَمْ يَكُنْ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ
عَلِيُّ: إِنَّ الَّذِي قِيلَ لَنَا وَ لَكُمْ كَانَ مِنْ مَخْرَجٍ وَاحِدٍ غَيْرَ أَنَّ أَمْرَكُمْ حَضَرَ فَأَعْطَيْتُمْ مَحْضَهُ فَكَانَ كَمَا قِيلَ
لَكُمْ وَ إِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَحْضُرْ فَعَلَّلْنَا بِالْأَمَانِيِّ فَلَوْ قِيلَ لَنَا إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَكُونُ إِلَّا إِلَى مِائَتِي سَنَةٍ أَوْ ثَلَاثِمِائَةٍ
سَنَةٍ لَقَسَّتِ الْقُلُوبُ وَ لَرَجَعَ عَامَّةُ النَّاسِ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ لَكِنْ قَالُوا مَا أَسْرَعَهُ وَ مَا أَقْرَبَهُ تَأْلُفًا لِقُلُوبِ النَّاسِ
وَ تَقْرِيْبًا لِلْفَرَجِ؛^١

علی بن یقطین میگوید: موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمود: دویست سال است که شیعه با آرزوها تربیت می‌شود: (چون علی بن یقطین این خبر را برای پدرش نقل کرد یقطین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت می‌کرد) به پسرش علی بن یقطین گفت: چرا آنچه در باره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع شود و آنچه در باره شما گویند (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت: آنچه در باره ما و شما گفته شده از یک منبع است، (و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می‌رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود، خالص و واقعهش به شما عطا شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت، ولی امر ما وقتش نرسیده است، لذا به آرزوها دلگرم گشته‌ایم. اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی‌شود، دلها سخت شود و بیشتر مردم از اسلام برگردند، ولی می‌گویند: چقدر زود می‌آید، چقدر به شتاب می‌آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

الامر و بذلك يخرج عن حد الكذب و يدخل في حيز الصدق و قد ذكرنا في باب البداء من كتاب التوحيد ما يناسب هذا المقام. قوله (توجروا مرتين) مرة للتصديق الاول، و مرة للتصديق الثاني و كلاهما حق، و ذلك كما اذا اخبر بموت زيد في وقت كذا و لم يمته فيه فان ظهور خلافه يشعر بأن موته في ذلك الوقت كان متعلقا بشرط في علم الله تعالى و كان غير محتوم به فلما لم يتحقق ذلك الشرط لم يمته و ليس ذلك الاخبار كذبا اذ هو مقيد في نفس الامر اذا لم يتعلق بأمر حتمي و قد ذكرنا في باب البداء ما يوضحه. (مازندرانی، ملا صالح، شرح الكافي، ج ٦، ص ٣١٦).

١ اصول کافي، ج ١، ص ٣٦٩؛ طوسی، الغيبة، ص ٣٤١؛ نعمانی، الغيبة، ص ٢٩٥.

بحث سندی

علامه مجلسی این روایت را تضعیف نموده اند.^۱

عمده ضعف این روایت از ناحیه سیاری (احمد بن محمد بن سیار) می باشد که در مورد او تعبیری همچون ضعیف الحدیث، فاسد المذهب، کثیر المراسیل، *مجفو الروایه*^۲ به کار رفته است،^۳ اما با این حال محدث نوری در صدد توثیق وی برآمده است. ایشان پس از بیان نظرات علماء به دفاع از سیاری برخاسته و می گوید: بزرگان محدثین و اجلاء از او نقل حدیث کرده اند و با توجه به روایاتش، اتهام غلو و فساد مذهب در مورد او معنا ندارد. پس با توجه به اعتماد بزرگان حدیث و اعتماد کلینی به ایشان و خالی بودن کتابهایش از غلو و تخیل، می توان روایاتش را معتبر دانست.^۴

علامه مامقانی در مقام پاسخ می گوید: در مورد سیاری نص به ذم او وارد شده و نص مقدم بر فعل بزرگان می باشد.^۵

اما آنچه به نظر می رسد این است که می توان وی را با بیان چند نکته توثیق نمود.

۱. نجاشی شخصیت وی را تضعیف نکرد، بلکه تنها نقل او در روایات را ضعیف شمرده است.

۲. ابن الغضائری می گوید: شیوخ قم روایات کتاب نوادر سیاری را پذیرفته اند.^۶

۳. روایاتی که از کتاب نوادر سیاری توسط محدثان قمی مانند: محمد بن یحیی نقل شده، بدون غلو و تخیل می باشد.^۷

۱ مجلسی، *مراه العقول*، ج ۴، ص ۱۷۶.

۲ *مجفو* یعنی از روایات او اعراض شده است (سماء المقال، ج ۲، ص ۲۹۳).

۳ رک: نجاشی، رجال، ص ۸۰؛ طوسی، فهرست، ص ۵۷؛ حلی، خلاصه، ص ۲۰۳؛ منتهی المقال، ج ۱، ص ۳۲۸؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۷۲.

۴ خاتمه مستدرک، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵ مامقانی، *تتقیح المقال*، ج ۷ (ترجمه احمد بن محمد سیاری).

۶ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۳.

۷ أخبرنا بالوادخاصة: الحسين بن الحسين بن عبدالله، عن أحمد بن محمد بن محمد بن يحيى، قال: حدثني أبي، قال: حدثنا السيار، إلا بما كان فيه من غلو و تخیل. (طوسی، فهرست، ص ۵۷).

۴. شیخ طوسی نیز روایات کتاب نوادر و این روایت مورد بحث را از طریق محمدبن یحیی دریافت کرده که در نتیجه این روایت نیز شامل حکم عدم غلو و تخلیط می باشد.

مفاد روایت

در شرح این روایت باید گفت منظور از «تربی بالامانی» این است که ائمه طاهرين علیهم السلام قلوب شیعیان را با بیان نزدیک بودن امر فرج و گشایش ثابت نگه داشته تا بر اعتقاد خود باقی بمانند، چرا که اگر به شیعیان وعده دور داده می شد حالت یاس و ناامیدی در آنان به وجود می آمد.^۱

در روایت امام به ۲۰۰ سال اشاره نموده اند و حال آنکه امام در سال ۱۸۳ به شهادت رسیده اند. علامه مجلسی در مقام پاسخ چند احتمال را ذکر می کنند:

۱. تاریخ را از بعثت حساب کنیم و قائل باشیم که از زمان پیامبر اسلام امید و آرزوها داده شده و تا زمان امام موسی بن جعفر علیه السلام ادامه داشته باشد و مقدار باقی مانده را موافق با مبنای اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می کنند) نقل می کنیم.

۲. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و ۱۷ سال باقی مانده را موافق با مبنای اهل حساب (که عددی که از نصف بگذرد برای رند کردن ملحق به ۲۰۰ می کنند) به حساب بیاوریم.

۳. تاریخ را از هجرت حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است و شامل زمان حال و آینده می شود با این حساب مدت باقی مانده را تا زمان ولایت عهدی امام رضا علیه السلام و ضرب سکه برای ایشان به حساب بیاوریم.

البته این زمان شیعه در آرامش نبوده و این احتمال وجیه نمی باشد.

۴. تاریخ را هجری حساب کنیم و «تربی» چون فعل مضارع است شامل زمان حال و آینده می شود که از زمان شهادت امام حسین علیه السلام که بلیه ای بزرگ بود آغاز شده و مراد از ۲۰۰ سال، زمان امامت حضرت مهدی علیه السلام و آغاز غیبت صغری می باشد و این سخن مطابق با زمان شهادت امام حسین علیه السلام که سال ۶۱ هجری بوده است و امامت حضرت مهدی علیه السلام نیز دویست سال پس از آن، یعنی در سال ۲۶۰ بوده است و با آغاز غیبت، شیعیان همیشه در امید ظهور و فرج حضرت به سر

۱ اقتباس از مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۷ و شرح الکافی، ج ۶، ص ۳۱۸.

می بردند؛ چرا که اولاً، شیعیان بعد از امام مهدی علیه السلام انتظار آمدن امامی دیگر را نمی کشند و ثانیاً، باتولد و امامت حضرت مهدی یقین به امر ظهور پیدا نموده و امید به فرج دارند.^۱

اما در تحلیل کلام یقظین باید گفت که او قرب را بر نزدیکی زمانی حمل نموده است در حالی که ائمه تحقق وقوع را اراده فرموده بودند؛ علاوه بر اینکه قرب یک امر اضافی است و هر امر دوری نسبت به امر دورتر نزدیک به حساب می آید.

البته احتمال دیگری هم وجود دارد و آن اینکه بگوئیم هر آنچه از اخبار اهل بیت صادر شده است اخبار بدائیه بوده که قابل تخلف می باشد.^۲

در تحلیل کلام علی بن یقظین هم باید گفت وی در ابتدا یک جواب اجمالی می دهد و آن اینکه کلام اهل بیت در مورد عباسیان و در مورد ما از یک منبع واحد سرچشمه می گیرد؛ بعد در مقام تفصیل می گوید آنچه در مورد عباسیان گفته شده بود وقتش رسید و محقق شد، اما در مورد ما وقت آن نرسیده است، لذا ما را با آرزوها امیدوار کردند تا قلوب شیعیان ثابت بماند و اگر گفته می شد امر فرج ۲۰۰ یا ۳۰۰ سال دیگر محقق می شود، اکثر مردم از اسلام روی گردان می شدند.^۳

علامه مجلسی در پایان می فرماید: این قول علی بن یقظین متین می باشد که از اهل بیت اخذ شده است، همانطور که صدوق در کتاب علل الشرایع از علی بن یقظین نقل می نماید که به امام

الرابع: أن يكون تربي علي الوجه المذكور في الثالث شاملاً للماضي والآتي، لكن يكون ابتداء التربية بعد شهادة الحسين صلوات الله عليه، فإنها كانت البلية العظمى و الطامة الكبرى، و عندها كانت الشيعة يحتاجون إلى التسليّة و الأملية لئلا يزالوا، و انتهاء المائتين أول إمامة القائم عليه السلام، و هذا مطابق للمأتمين بلا كسر إذ كانت شهادة الحسين عليه السلام في أول سنة إحدى و ستين، و إمامة القائم عليه السلام و ابتداء غيبته الصغرى لثمان خلون من ربيع الأول سنة ستين و مائتين. و إنما جعل هذا غاية التمنية و التربية لوجهين: الأول: أنهم لا يرون بعد ذلك إماماً يمنيهم. و الثاني: أنهم بعد علمهم بوجود المهدي عليه السلام يقوى رجاءوهم، فهم ينتظرون ظهوره و يرجون قيامه صباحاً و مساءً، فهذا وجه متين خطر بالبال مع الوجهين الأولين فخذها و كن من الشاكرين، و قل من تعرض للإشكال و حله من الناظرين.

۲ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۸.

۳ قال: و قال: « ضمير قال أولاً لحسين بن علي، و يقظين كان من شيعة بنى العباس و ابنه علي كان من شيعة أهل البيت عليهم السلام. فقوله: قيل لنا، أي قال أئمتكم في خلافة بنى العباس و أخبروا عنها، فكان و وقع، و قالوا لكم في قرب الفرج و ظهور إمام الحق فلم يقع، فحمل القرب على القرب القريب، و لم يكن أرادوا عليهم السلام ذلك، بل أرادوا تحقق وقوعه مع أن القرب أمر إضافي فكل بعيد قريب بالنسبة إلى ما هو أبعد منه. و يحتمل أن يكون مراده ما صدر عنهم من الأخبار البدائية فتخلف ظاهراً، و الأول أوفق بالجواب.» و هذا الذي ذكره علي وجه متين أخذه منهم عليهم السلام كما روى الصدوق في كتاب العلل بإسناده عن علي بن يقظين قال: قلت لأبي الحسن موسى عليه السلام: ما بال ما روى فيكم من الملاحم ليس كما روى؟ و ما روى في أعاديكم قد صح؟ فقال عليه السلام: إن الذي خرج في أعدائنا كان من الحق فكان كما قيل، و أنتم عللتم بالأمانى فخرج إليكم كما خرج (مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۸).

موسی بن جعفر علیه السلام گفت چرا فتنه و شورش‌هایی که در باره شما نقل و روایت شده واقعیت ندارد و آنچه در مورد دشمنان شما مطرح است و به دست ما رسیده صحیح می‌باشد؟
امام علیه السلام فرمودند:

آنچه در باره دشمنان ما روایت گردیده از ناحیه حق بوده و مطابق با واقع می‌باشد، اما شما سرگرم و مشغول به آرزوهایتان می‌باشید و در عمل به حق سستی می‌کنید، پس ظالمان بر شما مسلط شده و حکومت حق بر پا نگردیده است.^۱

خلاصه اینکه این روایت برای تسکین قلوب ذکر شده و سخن از توقیت قطعی در آن به میان نیامده است.^۲

روایت هشتم

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْأَنْبَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ
إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزَمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: ذَكَرْنَا عِنْدَهُ مُلُوكَ آلِ فُلَانٍ فَقَالَ إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسُ
مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعِجَالَةِ الْعِبَادِ إِنَّ لِهَذَا الْأَمْرِ غَايَةَ يَنْتَهِي إِلَيْهَا فَلَوْ قَدْ بَلَّغُوهَا لَمْ
يَسْتَقْدِمُوا سَاعَةً وَ لَمْ يَسْتَأْخِرُوا؛^۳

مهزم پدر ابراهیم گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان سخن به میان آوردیم، حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان شتاب نمی‌کند، برای این امر پایدانی است که باید به آن برسد، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

۱ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۸.

۲ ملا صالح مازندرانی: قوله (قال و قال يقطين لابنه) لما دل قول علي بن يقطين علي أن المخبر عنه و هو ظهور هذا الامر لم يقطع علي نحو ما اخبروا و وفق ما أظهره من زمان قريب سأله أبوه يقطين امتحانا و اختبارا بأنه هل يعلم سبب الاخبار بقرب ظهوره و سره أم لا حيث قال: ما بالناس... بالجملة القول بان وقوع ذلك الامر قريب محتمل لا قرب الاوقات إلينا و أبعد لان ما يقع في أبعاد الاوقات لكونه متحقق الوقوع قريب أيضا و لذلك حكم جل شأنه بقرب قيام القيامة في مواضع عديدة من القرآن و من هذه الجهة صدر هذا القول ليحمل المخاطب على أقرب الاوقات ليطمئن قلبه و يستقيم و اذا مضى الاقرب و لم يظهر حمله على الاقرب و هكذا دائما و ان كان مراد القائل أبعد الاوقات ففي هذا القول الاجمالي مصلحة عظيمة و منفعة جلييلة و هم عليهم السلام حكماء لا يتركون أمثال هذه المصالح. (مازندرانی، ملا صالح، شرح الكافي، ج ۶، ص ۳۱۷).

۳ کافي، ج ۱، ص ۳۶۹؛ نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۱۸.

بحث سندی

علامه مجلسی سنداین روایت را ضعیف می‌داند.^۱

عمده ضعف این روایت می‌تواند از ناحیه قاسم بن اسماعیل و جعفر بن محمد بن مالک باشد.^۲

اما قاسم بن اسماعیل الانباری همان قاسم بن اسماعیل قرشی می‌باشد؛ چرا که شیخ در رجال خود کنیه قاسم بن اسماعیل قرشی را ابامحمدالمنذر دانسته است و از طرف دیگر نجاشی نیز کنیه قاسم ابن اسماعیل انباری را ابامحمدالمنذر ذکر می‌کند و در نتیجه می‌توان به اتحاد این دو نام اذعان کرد.^۳ واما در مورد قاسم بن اسماعیل نمی‌توان به توثیق صریحی دست یافت و لذا در مورد اعتبار این فرد اختلاف است.^۴

مفاد روایت

مطابق این روایت، مهزم امید داشته است که با انقراض دولت بنی امیه حکومت اهل بیت علیهم‌السلام شروع شود، اما این امر محقق نشد و عباسیان حاکم بر مردم شدند. امام علیه‌السلام در جواب می‌فرماید: «کسانی که در این امر عجله کنند خود را به هلاکت رسانند»؛ کنایه از اینکه زمان حکومت ما نرسیده است، چرا که اگر زمان آن برسد لحظه‌ای به تاخیر نمی‌افتد.

علامه مجلسی در تفسیر و شرح عبارت «هَلَكَ النَّاسُ مِنْ اسْتِعْجَالِهِمْ لِهَذَا الْأَمْرِ» می‌گوید:

"إنما هلك الناس" أي الذين يخرجون في دولة الباطل قبل انقضاء مدتها كزيد و محمد و إبراهيم و أضرابهم "لهذا الأمر" أي لغلبة الحق أو لإزالة دولة الباطل؛^۵

«هَلَكَ النَّاسُ»، یعنی کسانی که قبل از انقضای دولت باطل خروج کنند مثل قیام زید و محمد و ابراهیم و امثال آنان خود را به هلاکت انداخته‌اند.^۱

۱ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۹.

۲. رک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۱۸. البته برخی دیگر از رجالیون این فرد را ثقه دانسته‌اند. رک: موحدی ابطحی، تهذیب المقال، ج ۴، ص ۴۲۸.

۳ طوسی، رجال، ص ۴۳۶ و نجاشی، رجال، ص ۲۰۲ ذیل ترجمه صبیح ابو الصباح.

۴. رک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۳. (البته در کتب رجالی شخصی به نام قاسم بن اسماعیل قرشی وجود دارد که در توثیق و عدم توثیق وی رجالیون نظر واحدی ندارند. رک: منتهی المقال، ج ۵، ص ۲۱۷؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۱ و قاموس الرجال، ج ۸، ص ۴۶۱).

۵ مجلسی، مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۹.

ملا صالح مازندرانی نیز در شرح خود می گوید:

قوله (انما هلك الناس من استعجالهم لهذا الامر) أراد بالهلاك الاخرى باستحقاق العذاب. و الحصر من باب المبالغة لان الاستعجال من أعظم أسباب الهلاك حتى استدل طائفة بعدمه على عدم وجود صاحب هذا الامر و ارتدوا عن دينهم؛

مراد از هلاکت، هلاکت اخروی است و عبارت حصری انما به سبب مبالغه می باشد، چرا که تعجیل در امر ظهور، از بزرگترین علت های هلاکت است تا جائی که گروهی از تعجیل کنندگان، پس از طولانی شدن ظهور، وجود حضرت را منکر و مرتد شدند.

نتیجه اینکه آنچه در روایت بیان شده است عدم تایید وقت گزاری و تعجیل در امر ظهور است .

روایت نهم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا^۲ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ حَفْصِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ عَنْ أَبِي الْمُرْهَفِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: الْغَبْرَةُ عَلِيٌّ مِنْ أَثَارِهَا هَلَكَ الْمَحَاضِيرُ. قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا الْمَحَاضِيرُ؟ قَالَ: الْمُسْتَعْجِلُونَ أَمَا إِنَّهُمْ لَنْ يُرِيدُوا إِلَّا مَنْ يَعْرِضُ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُرْهَفِ! أَمَا إِنَّهُمْ لَمْ يُرِيدُواكُمْ بِمُجْحَقَةٍ إِلَّا عَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُمْ بِشَاغِلٍ ثُمَّ نَكَتَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فِي الْأَرْضِ ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُرْهَفِ! قُلْتُ: لَبَّيْكَ. قَالَ: أ تَرَى قَوْمًا حَبَسُوا أَنْفُسَهُمْ عَلَى اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا بَلَى وَ اللَّهُ لَيَجْعَلَنَّ اللَّهُ لَهُمْ فَرَجًا^۳؛

ابو مرهف از امام باقر عليه السلام روایت می کند که فرمود: غبار بر سر کسی نشیند که آن را برانگیزد (ضرب المثلی است عربی، یعنی هر که فتنه‌ای برانگیزد زیانش به خود او برگردد) و محاضیر هلاک گشتند. گفتیم: قربانت گردم، محاضیر کیانند؟ فرمود: شتاب کنندگان (در ظهور دولت حق، آنان که

۱ البته در مورد روایات قیام قبل از قائم و توجیه آن به کتب مرتبط مراجعه شود.

۲ در مورد این اصطلاح علامه حلی می نویسد: کلینی گفته است که مقصود من از عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد برقی در کتاب کافی علی بن ابراهیم و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسن می باشد علی بن ابراهیم توثیق شده است (خلاصه الاقوال، ص ۲۷۲).

۳ کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۱ و در کتاب الغیبه نعمانی مضمون همین روایت از ابامرهف نقل شده است. رک: نعمانی، الغیبه، ص

شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد). بدان که آنان (یعنی مخالفین شما) برای شما توطئه‌چینی نکنند مگر برای کسی که متعرض (حکومت) آنها شود، سپس فرمود: ای ابا مرهف! بدان که آنها توطئه‌چینی برای شما نکنند، جز آنکه خدای عزوجل برای آنها کاری (که مانع اجرای نقشه آنها گردد) پیش آورد. سپس امام باقر علیه السلام چیزی به زمین کوبید آنگاه فرمود: ای ابا مرهف! گفتیم: بله. فرمود: آیا مردمی که خود را برای خدای عز و جل وقف کرده‌اند چنان بینی که خدا برای آنها گشایشی مقرر نفرماید؟ چرا؛ به خدا سوگند که به طور حتم خدا برای ایشان گشایشی مقرر سازد.

بحث سندی

علامه مجلسی این روایت را ضعیف می‌داند.^۱

عمده ضعف این روایت به واسطه وجود محمدبن علی بن ابراهیم ملقب به ابو سمینه و ابوالمرهف می‌باشد؛ رجالیون فرد اول را تضعیف نموده^۲ و دیگری رامهمل دانسته‌اند.^۳

مفاد روایت

آنچه از این روایت استفاده می‌شود این است که امام در مقام نصیحت به اصحاب خود امر به صبر می‌نمایند و از اینکه در امر ظهور عجله کنند آنان را برحذر داشته و عرضه می‌دارند کسانی که شتاب دارند هر چه زودتر دولت حقه برپا گردد هلاک می‌شوند.^۴

علامه مجلسی می‌فرماید:

هلک المحاضیر^۵ ای المستعجلون فی ظهور دوله الحق قبل أوانها؛^۱

۱ مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

۲ نجاشی در مورد وی می‌گوید ضعیف جدا، فاسد الاعتقاد، لا یعتمد فی شیء و کان ورد قم و قد اشتهر بالکذب بالكوفة و نزل علی أحمدین محمدین عیسی مدّة، ثم تشر بالغلوفخفی (فجفا) وأخرجه أحمدین محمدین عیسی عن قم (نجاشی، رجال، ص ۳۳۲؛ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۲۹۸).

۳ امامقانی، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۴.

۴ فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۵ المحاصیر بالصاد المهملة جمع محصور کالمیامین و الملاعین جمع میمون و ملعون و محصور الضیق الصدر الذی لا یصبر علی شیء و فی بعض النسخ بالصاد المعجمة جمع محضار کمصایح جمع مصباح و هو الفرس المسرع فی العدو المرتفع فیه و المراد علی التقدیرین الاستعجال فی الامر من غیر تأنی فیه (مازندرانی، شرح الکافی، ص ۳۶۹).

محاضیر کسانی هستند که قبل از اینکه زمان دولت حق برسد عجله می کنند و این باعث هلاکت آنان می شود.

در این روایت نیز به صورت غیر مستقیم از تعیین وقت و زمان گذاری برای ظهور که باعث امید واهی می گردد، نهی شده است .

روایت دهم

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنْ سُفْيَانَ الْجَرِيرِيِّ عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ وَهُوَ يَقُولُ وَ شَبَّكَ أَصَابِعُهُ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ ثُمَّ قَالَ: تَفَرَّجِي تَضِيْقِي وَ تَضِيْقِي تَفَرَّجِي ثُمَّ قَالَ: هَلَكَتِ الْمَحَاضِيرُ وَ نَجَا الْمُقْرَبُونَ وَ ثَبَتَ الْحَصَى عَلَى أَوْتَادِهِمْ أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا حَقًّا إِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحًا عَجَبًا؛^۲

هارون بن عنتره از پدرش روایت کرده که گفت: بارها امیر مؤمنان را دیدم که انگشتان خود را مشبک می ساخت و درهم می کرد و (دنیا را مخاطب ساخته یا حکایت نفس می کرد و) می فرمود: فراخ شو و تنگ شو و تنگ شو و فراخ شو. سپس فرمود: شتاب کنندگان (در امر فرج و ظهور ما) هلاک شدند، و مقربان (یا آنان که آن را نزدیک دانند) نجات یافتند، و سنگریزه بر سر میخ (قدرت) آنها به جای مانده، سوگند می خورم به خدا از روی راستی، همانا پس از اندوه و غم فتح و گشایش شگفت آوری است.

۱۱ مجاسی، مراه العقول، ج ۲۶، ص ۲۸۰.

۲ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۹۴؛ در الغیبه نعمانی شبیه به همین حدیث با سند متفاوت نقل شده است. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۱۹۸.

بحث سندی

علامه مجلسی رحمته الله سند این روایت را ضعیف می داند^۱ و عمده ضعف از ناحیه هارون بن عنتره و سفیان بن ابراهیم الجریری می باشد که هر دو مهمل می باشند. علاوه بر این محمدبن علی ملقب به ابو سمینه تضعیف شده است.^۲

مفاد روایت

این روایت مشابه روایت قبلی است که امام علیه السلام در صدد بیان این نکته هستند که شتاب کنندگان امر فرج هلاک خواهند شد.

بیان عبارت ثبت الحصى

علامه مجلسی معتقد است که مراد از عبارت «ثبت الحصى» کنایه از استحکام دولت ظالمان و پیشرفت روز افزون آنهاست که چندین قرن حاکم بودند^۳ و همین معنی را فیض کاشانی اخذ نموده است.^۴ اما ملا صالح ضمیر جمع را به مقربین برگردانده و مراد را صبر مقربین در مقابل ظالمین گرفته است.^۵

روایت یازدهم

ابن شعبه حرانی روایت مفصلی را به نقل از محمد بن نعمان احوال از امام صادق علیه السلام ذکر نموده که قسمتی از آن چنین است:

۱ مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۲۳.

۲ ر.ک: خوئی، معجم رجال الحديث، ج ۱۹، ص ۲۲۹ و ج ۸، ص ۱۴۸ و ص ۱۶۲.

۳ مجلسی، مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۲۴.

۴ ثبت الحصى علی أوتادهم كأنه کنایة عن استقامة أمرهم و ثباته (فیض کاشانی، وافی، ج ۲، ص ۴۳۱).

۵ و ثبت الحصى علی أوتادهم الضمیر للمقربین و هذا کنایة عن ثباتهم فی مقام الصبر علی أذى الاعداء و تحملهم مکاره الضیق و شدايد البلاء حتى لا یسقط خیام صبرهم بصرصر شبهات المعاندین و لا تتحرك أوتادها بحصیات مفتريات المخالفین، و هذه العبارة کالمنثل فی مقام الشدائد ثم أقسم بالقسم البار تأکیداً لمضمون ما سبق (فقال أقسم بالله قسماً حقاً ان بعد الغم) الذى لحقنا و لحق شیعتنا بتسلط الاعداء و نزول الشدائد و البلاء (فتحا عجباً) و هو ظهور الصاحب علیه السالم و استیلاؤه علی مشارق الارض و مغاربه (مازندرانی، شرح الکافی، ج ۱۲، ص ۳۹۰).

... يَا ابْنَ النُّعْمَانِ! إِنَّ الْعَالِمَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يُخْبِرَكَ بِكُلِّ مَا يَعْلَمُ لِأَنَّهُ سِرُّ اللَّهِ الَّذِي أَسْرَهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ
 أَسْرَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَسَنِ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى
 مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَسْرَهُ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْ أَسْرَهُ فَلَا تَعْجَلُوا فَوَاللَّهِ لَقَدْ قُرْبَ هَذَا الْأَمْرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَذَعْتُمُوهُ
 فَأَخْرَهُ اللَّهُ وَ اللَّهُ مَا لَكُمْ سِرٌّ إِلَّا وَ عَدُوُّكُمْ أَعْلَمُ بِهِ مِنْكُمْ...^۱

ای پسر نعمان! عالم نمی تواند هر چه را می داند به تو بگوید، اینها اسراری است که خداوند به جبرئیل فرموده، جبرئیل به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و محمد به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی به حسن عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسن به حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و حسین به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ (امام سجاد) عَلَيْهِ السَّلَامُ و علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به محمد عَلَيْهِ السَّلَامُ (امام پنجم) عَلَيْهِ السَّلَامُ و محمد به آن کسی که فرموده (یعنی: خود آن بزرگوار) پس شتاب نکنید. به خدا، سه بار این امر (فرج آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حکومت عدالت) نزدیک شده و بر اثر افشاگری شما به تأخیر افتاده، به خدا، شما هیچ سری ندارید جز اینکه دشمنانتان از آن آگاه ترند....

سند روایت

قبل از پرداختن به سند روایت اشاره ای به جایگاه حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی و کتاب تحف العقول می نماییم.

روایات تحف العقول دارای سند متصل نبوده و همین مطلب باعث گردیده تا برخی از محققین اعتبار سندی روایات موجود در تحف العقول را نپذیرند. در این جا به ذکر اقوال تعدادی از علماء در مورد مولف و کتاب آن می پردازیم.

آیت الله خوئی رَحِمَهُ اللهُ در باره عظمت مولف کتاب تعابیری همچون فاضل، وجیه، جلیل القدر و رفیع الشان به کار می برد و معتقد است که کتاب او مشتمل بر درر و یاقوت می باشد.^۲

۱- حرانی، تحف العقول، ص ۳۱۰ احادیث مشابه به حدیث مذکور در کتب روایی ما نقل شده است. رک: نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۸ و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۱۴ و ج

۵۲، ص ۱۱۷.

۲- خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۴.

علامه مامقانی و محدث قمی نیز او را با عناوینی مانند: فاضل، فقیه، متبحر، و معتبر یاد می‌کند و مامقانی کتاب او را محل اعتماد علماء ذکر می‌نماید.^۱

علامه مجلسی^{علیه السلام} در مورد کتاب می‌گوید: کتاب او از منابع قدیم و نظم کتاب دلالت بر رفعت و جلالت شأن مولف دارد و مواعظ این کتاب از اصول گرفته شده و نیازی به سند ندارد.^۲

با توجه به اینکه مولف دارای این عظمت می‌باشد کتاب وی نیز محل اعتماد علما می‌باشد و مولف در مقدمه کتاب خود علت عدم ذکر اسناد را به خاطر تخفیف و ایجاز بیان می‌کند.^۳ و بنا بر آنچه مولف در مقدمه کتاب بیان کرده است، اگر روایات این کتاب در میان منابع ما معارضی نداشت می‌توان آنها را پذیرفت و به عنوان روایات معتبر اخذ نمود.

محمد بن النعمان الاحول

وی همان مومن طاق می‌باشد که از اصحاب امام صادق است. نجاشی در مورد وی می‌گوید: اما منزلت او در علم و سلامت نفس مشهور است.

شیخ طوسی نیز می‌گوید: محمد بن نعمان احول، نزد شیعیان به مومن طاق شناخته می‌شود و نزد اهل سنت او رابه شیطان طاق می‌شناسند. او از یاران امام صادق^{علیه السلام} بوده و مورد اعتماد و از متکلمین امامیه به شمار می‌رود.^۴

مفاد روایت

این روایت با محتوای روایت اول یکی است، اما با این تفاوت که در روایت اول تاخیر دو بار بیان شده، اما در اینجا سه بار تاخیر در امر فرج اشاره شده است.

۱ مامقانی، رجال، ج ۱، ص ۲۹۳ و محدث قمی، فوائد الرضویه، ص ۱۰۹ (آدرس ها به نقل از مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۵ می‌باشد).

۲ برای اطلاع بیشتر: ر.ک: خوئی، مصباح الفقاهه، ج ۱، ص ۵.

۳.ک: مقدمه تحف العقول، ص ۳ که می‌فرماید: اسقطت الأسانید تخفیفاً و ایجازاً و إن کان أكثره لی سماعاً.

۴ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۳.

روایات دیگر

در پایان این فصل، به روایاتی دیگر از ائمه معصومین اشاره می‌کنیم که مفاد روایات قبل را دارد و با توجه به اعتبار سندی در روایات قبل از بررسی اسناد این دسته بی‌نیاز هستیم و محتوای این روایات تأیید همان سخنی است که اهل بیت فرمودند: در دوران غیبت، حق و امکان توقیت وجود ندارد.

روایت دوازدهم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَبَّاسِيِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا مُحَمَّدُ! مَنْ أَخْبَرَكَ عَنَّا تَوْقِيْتًا فَلَا تَهَابَنَّ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَإِنَّا لَا نُؤَقِّتُ لِأَحَدٍ وَقْتًا؛^۱

محمد بن مسلم گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: «ای محمد! هر کس به روایت از ما تعیین وقتی را به تو خبر داد هرگز از اینکه او را تکذیب کنی هراس نداشته باش که ما برای هیچ کس زمانی را (برای ظهور قائم عليه السلام) تعیین نمی‌کنیم».

روایت سیزدهم

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْقَلَانِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ أَبِي بَكْرِ الْحَضْرَمِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: إِنَّا لَا نُؤَقِّتُ هَذَا الْأَمْرَ؛^۲ ابو بکر حضرمی گوید: شنیدم امام صادق عليه السلام می‌فرمود: «ما زمانی را برای (ظهور) این امر معین نمی‌کنیم».

روایت چهاردهم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَسَّانَ الرَّازِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْكُوفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَبَلَةَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ

۱ نعمانی، الغیبه، ص ۲۸۹؛ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶ با اندکی تفاوت. نیز نقل بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۴ مثل نقل طوسی است.

۲ همان، ص ۲۸۹.

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَتَى خُرُوجُ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَا نُوقِتُ وَ قَدْ قَالَ مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛^١

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده، گوید: «به آن حضرت عرض کردم: فدایت کردم خروج قائم علیه السلام چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: ای ابا محمد! ما خاندان هرگز وقتی را معین نمی‌کنیم، زیرا محمد صلی الله علیه و آله فرموده است: تعیین وقت کنندگان دروغ می‌گویند».

روایت پانزدهم

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِصَامِ الْكَلْبِيِّ رضي الله عنه قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ الْكَلْبِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ أَنْ يُوصِلَ لِي كِتَابًا قَدْ سَأَلْتُ فِيهِ عَنْ مَسَائِلَ أَشْكَلَتْ عَلَيَّ فَوَرَدَتْ فِي التَّوْقِيعِ بِخَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام أَمَا مَا سَأَلْتُ عَنْهُ أُرْشِدَكَ اللَّهُ وَ تَبَّتْكَ مِنْ أَمْرِ الْمُنْكَرِينَ لِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِنَا وَ بَنِي عَمَّنَا فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَيْنَ أَحَدٍ قَرَابَةٌ وَ مَنْ أَنْكَرَنِي فَلَيْسَ مِنِّي وَ سَبِيلُهُ سَبِيلُ ابْنِ نُوحٍ عليه السلام أَمَا سَبِيلُ عَمِّي جَعْفَرٍ وَ وُلْدِهِ فَسَبِيلُ إِخْوَةِ يُوسُفَ عليه السلام ... وَ أَمَا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ وَ كَذَبَ الْوَقَاتُونَ؛^٢

اسحاق بن یعقوب گوید: از محمد بن عثمان عمری درخواست کردم نامه‌ای را که مشتمل بر مسائل دشواری بود برساند، پس توقیعی به خط مولای ما صاحب الزمان علیه السلام به دستم رسید: خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که در باره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند راه پسر نوح است، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش راه برادران یوسف است. و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دروغ می‌گویند.

١ همان، ص ٢٨٧.

٢ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ٢، ص ٤٨٣؛ طوسی، الغیبه، ص ٢٩٠؛ (عبارت ذکره ندارد) اربلی، کشف الغمه، ج ٢، ص ٥٣١.

روایت شانزدهم

الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ الصَّحَّافِ عَنْ مُنْذِرِ الْجَوَّازِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كَذَبَ الْمُؤَقَّتُونَ مَا وَقَّتْنَا فِيهَا مَضَىٰ وَلَا نُوقَّتُ فِيهَا يَسْتَقْبَلُ^١؛

وقت گذاران دروغ می گویند و تکذیب می شوند و ما اهل بیت در گذشته وقت تعیین نکرده و برای آینده هم زمانی مشخص نمی کنیم.

جمع بندی فصل اول

در جمع بندی این فصل باید گفت مطابق با روایات، ائمه طاهرين عليهم السلام زمانی را برای ظهور قرار نداده اند و نهی از استعجال نموده اند و اگر هم در روایتی سخن از زمان خاص به میان آمده است دو توجیه باید نمود: توجیه اول بگوئیم منظور از فرج، گشایش جزئی و تغییر وضعیت بوده و توجیه دوم اینکه روایات را بر اخبار بدائیه حمل کنیم .

١ طوسی، الغیبه، ص ۴۲۶.

فصل دوم

علم اهل بیت علیهم السلام به زمان ظهور

از جمله مباحث مهم و مطرح در عرصه مهدویت، بحث علم ائمه علیهم السلام به زمان ظهور است که آیا ائمه علیهم السلام از زمان ظهور آگاهی و اطلاع دارند؟ یا اینکه بحث از زمان ظهور همانند قیامت است و کسی جز خداوند از آن اطلاع ندارد؟ در این مساله اقوالی مطرح شده که در ابتداء بیان می گردد.

اقوال در این مساله

در میان بزرگان دو دیدگاه وجود دارد. عده ای قائل هستند که ائمه از جمله وجود مقدس حضرت ولی عصر به زمان ظهور علم دارند^۱ و عده ای دیگر به عدم علم معصومین علیهم السلام از زمان ظهور معتقد می باشند.

از جمله قائلین به علم ائمه به زمان ظهور می توان به سید مرتضی اشاره نمود؛ ایشان می فرماید: شیعه امامیه معتقد است که آباء و اجداد امام زمان علیه السلام که بر همه آنان درورد باد- با شناختی که از فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به زمان غیبت و چگونگی آن، نشانه ها و علامات و زمان ظهور به دست آورده اند، با امام زمان علیه السلام عهد کرده و از حد و حدود این امور آگاهی ساخته اند. بنابراین زمان ظهور با ویژگی هایش مورد تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است.^۲

شیخ طوسی نیز با سید مرتضی هم عقیده بوده و می گوید :

خداوند متعال، امام زمان علیه السلام را از زمان غیبت و پایان غیبت توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آباء طاهرینش (امام معصوم علیه السلام) آگاه نموده و اما اینکه زمان ظهور از ما مخفی شده به خاطر مصالحی می باشد که در آن است، ولی حضرت مهدی علیه السلام عالم و آگاه به آن زمان است و به ظن و گمان مراجعه نمی کند.^۳

۱ آنچه که در ادامه از علم ائمه به زمان ظهور سخن گفته می شود تنها اقوال علماء است اما ادله آنان به دلیل عدم پرداختن به این بحث از جانب استاد معظم، می توان به کتب آنان و فصلنامه انتظار موعود شماره ۳۶ مراجعه نمود.

۲ المقنع (ترجمه)، ص ۱۱۳.

۳ طوسی، الاقتصاد، ص ۴۶۸.

از معاصرین هم می توان از کلام آیت الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی استفاده نمود . وی می گوید :

از احادیث بسیاری که در بصائر و کافی و غیر آن آمده، ظاهر امر این است که امام مهدی علیه السلام وقت ظهورش را می داند، ولی به ایشان اذن داده نشده که آن را اظهار نمایند. و امامان گذشته علیهم السلام نیز مجاز به اظهار آن نبوده اند، زیرا هر چند امامان معصوم علیهم السلام به همه چیز عالم هستند ولیکن ایشان بندگان گرامی و مقرب هستند که پیش از امر و فرمان خدای متعال کاری نمی کنند و هر چه انجام دهند به فرمان او انجام می دهند.^۱

در میان علمای معاصر نیز برخی همچون حضرت آیت الله بهجت رحمته الله علیه به این مطلب قائل بوده و در بیان خود چنین می گوید:

حضرت غائب علیه السلام عجب صبری دارد! با این که از تمام آن چه که ما می دانیم و یا نمی دانیم اطلاع دارد و از همه ی امور و مشکلات و گرفتاریهای ما با خبر است. خود حضرت هم منتظر روز موعود است و خودش می داند که چه وقت ظهور می کند. این که گفته می شود که آن حضرت وقت ظهورش را نمی داند، درست نیست.^۲

آیت الله ناصری می گوید:

ما معتقدیم که حضرت ولی عصر علیه السلام از زمان ظهور و انقلاب جهانی خود آگاه هستند و به روشنی می دانند که در چه زمانی این امر صادر می شود و این نظر ما مبتنی بر روایاتی است که درباره حیطه علم و نیز چگونگی شخصیت آن حضرت علیه السلام صادر شده است.^۳

حضرت آیت الله جوادی آملی در بیان شرح عبارت «و ارتضاکم لغیبه» بحثی به نام «علم به

قیامت» دارند که نتیجه آن بحث این است که ائمه علم به زمان قیامت دارند و به تبع آن می توان از کلام ایشان این برداشت را نمود که علم به زمان ظهور هم دارند. متن کامل عبارت ایشان بدین صورت است:

۱ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۴۰۶ وظیفه شصت و نهم و هفتادم.

۲ در محضر حضرت آیت الله بهجت، ج ۱، ص ۲۱۰، نکته ۳۱۵.

۳ نشریه امام شناسی، ش ۵، ص ۴، به نقل از آب حیات، مجموعه سخنرانی های آیت الله ناصری دامت برکاته.

مهم‌ترین غیبی که گاهی از آن به عنوان غیب ویژه یاد می‌شود و علم به آن را مخصوص خدای سبحان دانسته‌اند، قیامت است. خبرهایی که ائمه‌طهار علیهم‌السلام از جزئیات قیامت و صحنه‌های آن داده‌اند، نشانه آگاهی داشتن آنان از جریان‌های آن محشر عظیم است. بنابراین، سؤال این است که آیا از زمان برپایی آن نیز آگاهی داشته‌اند یا خیر؟

ظاهر آیه **﴿بِعَلْمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا﴾** این است که خداوند علم آن را نیز به انسان کامل معصوم علیه‌السلام عطا کرده است؛ زیرا آیات پیشین درباره قیامت و زمان برپایی آن است. از این جهت الف و لام «الغیب» خواه برای عموم باشد یا برای جنس، شامل قیامت خواهد شد. بنابراین، معنای آیه چنین است: خدا می‌داند که قیامت و خصوصیات آن چیست، چه وقتی برپا می‌شود و کسی را از این مطلب مهم آگاه نمی‌کند، مگر آن انسان کاملی که پسندیده و مرتضای او باشد.

چند دلیل نیز بر این مدعا می‌توان اقامه کرد:

یکم. انسان‌های کاملی همانند ائمه‌طهار علیهم‌السلام که در مقام نورانیت بیش از یک نور نیستند، «صادر اول» یا «ظاهر نخست» هستند و در بالاترین مرتبه وجودی قرار دارند. از این جهت هرچه در عین مرتبه آنها یا پایین‌تر قرار دارد، مشهود آنان است؛ زیرا معنا ندارد که موجودی بر موجود دیگر اشراف وجودی داشته باشد، یعنی از حیث رتبه وجودی بالاتر از آن باشد، ولی احاطه علمی به آن نداشته باشد. از این‌رو هرچه در عالم امکان وجود دارد (از جمله قیامت)، با عنایت الهی معلوم آن انسان‌های کامل معصوم خواهد بود.

دوم. همه فرشتگان (از جمله فرشتگان مأمور قیامت)، در پیشگاه انسان کامل که در حضرت آدم علیه‌السلام تجلی کرده بود، خاضع و ساجدند: **﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾**^۲ و انسان کامل، معلم آنهاست: **﴿فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾**^۳؛ بنابراین، هرچه در قلمرو تدبیر و مأموریت ملائکه قرار دارد (از جمله قیامت)، از حیطة علمی معلم آنها که مقام خاص انسان کامل است، خارج نخواهد بود.

۱ سوره جن، آیه ۲۶-۲۷.

۲ سوره حجر، آیه ۳۰.

۳ سوره بقره آیه ۳۳.

سوم. امام صادق علیه السلام پس از سه بار سوگند، فرمود:

...لو كنتُ بين موسى و الخضر عليهما السلام لأخبرتهما أنّي أعلم منهما ولأنبئتهما بما ليس في أيديهما لأنّ موسى و الخضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان، و لم يُعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتّى تقوم الساعة و قد ورثناه من رسول الله صلى الله عليه وآله وراثته؛^۱ اگر من میان موسی و خضر علیهما السلام می بودم، به آنها نشان می دادم که اعلم از آنها هستم و از چیزی خبر می دادم که آنها از آن آگاهی نداشتند؛ زیرا آنها به گذشته علم داشتند، اما از آینده و چیزهایی که تا برپایی قیامت خواهد آمد، آگاه نبودند، در حالی که ما چنین علمی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ایم.

روایات دیگری با این مضمون به صورت «إلی یوم القيامة» آمده است.

با توجه به این گونه روایات می توان گفت: پایان یافتن دانش ائمه علیهم السلام از حوادث آینده به معنای پایان یافتن دنیاست؛ زیرا با دو واژه «إلی» و «حتّى» بیان کرده اند که هرچه پیش از برپایی قیامت رخ می دهد، می دانند. یعنی حتی آخرین حادثه پیش از وقوع قیامت از نظر زمان، مکان و سایر جزئیات برای آنان روشن است. بدین ترتیب، زمان برپایی قیامت که پس از آن (آخرین حادثه) خواهد بود نیز برایشان روشن است.

چهارم. چون عترت طاهرین علیهم السلام همتای قرآن حکیم اند و قرآن کریم حقایق فراوان غیبی را که ظرف قیام معاد از آن جمله است در باطن خود دارد؛ اگر امامان معصوم علیهم السلام از آن حقایق عینی آگاه نباشند، لازم می آید که عترت طاهرین علیهم السلام از قرآن کریم جدا شده باشند؛ زیرا برخی از معارف غیبی را قرآن در باطن خود دارد و عترت طاهرین علیهم السلام فاقد آن هستند و این محذور قابل پذیرش نیست؛ زیرا ظاهر حدیث شریف ثقلین از این تفکیک اِبا دارد.

تذکر: از انس نقل شده است:

همراه گروهی از اصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که مردی اعرابی وارد شد و در ضمن پرسش های خود گفت: قیامت کی برپا می شود؟ «متی الساعة»؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال شونده

بیشتر از سؤال کننده نمی‌داند: «ما المسئول عنها بأعلم من السائل». پس از آنکه رفت، رسول خدا ﷺ فرمود: این مرد جبرئیل بود.^۱

این روایت بر عدم آگاهی رسول خدا ﷺ از زمان برپایی قیامت دلالت نمی‌کند، بلکه معنایش طبق شواهد دیگر این است که «من علم استقلالی و بالفعل به آن ندارم و جز آنچه تا کنون به من داده شد، نمی‌دانم». شاهد سخن اینکه سؤال کننده، حضرت جبرئیل عليه السلام بود که از یک سو واسطه وحی برای رسول خدا ﷺ است و از سوی دیگر مُطاع فرشتگان از جمله فرشتگان مأمور و مدبّر قیامت است: (...رسولِ کریم ... مطاعِ ثمّ أمين).^۲

شاهد دیگر آنکه قرآن کریم از اموری به عنوان غیب نام برده و علم به آن را مخصوص خدا دانسته که از جمله آنها علم به زمان برپایی قیامت است: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي بِأَىٰ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^۳.
امام صادق عليه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرد:

اینها اموری است که خداوند کسی را از آن آگاه نکرده است: «قال لي أبي: ألا أخبرك بخمسة لم يطلع الله عليها أحداً من خلقه؟ قلت: بلى. قال: (إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ... إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)»^۴.

اگرچه آگاهی از آینده، زمان و مکان مرگ، نزول باران و آنچه در ارحام مادران وجود دارد، از غیب شمرده شده است، لیکن ائمه عليهم السلام در روایات فراوانی از آینده خود و دیگران خبر داده‌اند؛ چنان که زمان و مکان مرگ خود و دیگران را مشخص کرده‌اند؛ همان‌طور که اخبار از سایر امور مذکور در آیه نیز فراوان است. بدین ترتیب باید اطلاق آیه و امثال روایت خصال را مقید کرد. پس از شکسته شدن اطلاق آیه سوره لقمان و روایت خصال می‌توان گفت: علم به زمان برپایی قیامت نیز از اموری است که در صورت لزوم، در اختیار انسان کامل معصوم عليه السلام قرار می‌گیرد.^۵

۱ بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۶۱ و ج ۶۵، ص ۲۸۸.

۲ سوره تکویر، آیه ۱۹-۲۱.

۳ سوره لقمان، آیه ۳۴.

۴ الخصال، ج ۱، ص ۲۹۰.

۵ جوادی املی، ادب فنای مقربان، ج ۳، صص ۴۲۳-۴۲۷.

تاکنون به تعدادی از اقوال در زمینه آگاهی و علم امام و معصومین علیهم السلام به زمان ظهور اشاره نمودیم. اما به نظر می رسد دلیلی بر این ادعا وجود نداشته و بر خلاف آن، در روایات به عدم علم و آگاهی معصومین علیهم السلام اشاره گردیده است. و علم آن مختص به خداوند می باشد.

ادله نفی علم

در اثبات مدعای خود می توانیم به این روایات اشاره کنیم.

روایت اول

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيَّ يَقُولُ: أَنْشَدْتُ مَوْلَى الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى عليه السلام قَصِيدَتِي الَّتِي أَوْلَّهَا:

وَ مَنْزِلٌ وَحْيٍ مُقْفِرُ الْعَرَصَاتِ

مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى قَوْلِي:

يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ

خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَهَ خَارِجٌ

وَ يُجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النَّقِمَاتِ

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ

بَكَى الرَّضَا عليه السلام بُكَاءً شَدِيداً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى فَقَالَ لِي: يَا خَزَاعِيُّ! نَطَقَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى لِسَانِكَ بِهَذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ فَهَلْ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْإِمَامُ وَ مَتَى يَقُومُ؟ فَقُلْتُ: لَأ، يَا مَوْلَى؛ إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ بِخُرُوجِ إِمَامٍ مِنْكُمْ يُطَهِّرُ الْأَرْضَ مِنَ الْفَسَادِ وَ يَمْلؤها عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا. فَقَالَ: يَا دِعْبِلُ! الْإِمَامُ بَعْدِي مُحَمَّدُ ابْنِي وَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ بَعْدَ عَلِيٍّ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ بَعْدَ الْحَسَنِ ابْنُهُ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ فِي غَيْبَتِهِ الْمُطَاعُ فِي ظُهُورِهِ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فَيَمْلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَ أَمَا مَتَى فَاخْبَارٌ عَنِ الْوَقْتِ فَقَدْ حَدَّثْتَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَ أَنْ النَّبِيَّ ص قِيلَ لَهُ

يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ فَقَالَ ﷺ مَثَلُ السَّاعَةِ الَّتِي لَا يُجَلِّئُهَا لَوْ قَتَلَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً؛^۱

عبد السلام بن صالح هروی گوید: من از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می‌گفت: بر مولای خود امام رضا علیه السلام قصیده خود را که چنین آغاز می‌شود خواندم:

مدارس آیاتی که از تلاوت تهی شده، و منزل وحی که عرصه‌های آن به بیابانهای بی‌آب و علف مبدل شده است.

دعبل اشعار را خواند تا اینکه به این شعر رسید.

و چون به این ابیات رسیدم:

«یعنی یقین الوقوع است خروج امامی که ناچار خروج خواهد کرد و بر اسم خدا و مبارکیها قائم می‌شود و جدا می‌کند در میان ما هر حقی را از باطل و پاداش می‌دهد بر نعمتها و سخطها، یعنی هر کس عمل خوب کرده باشد جزای خوب به او عطا می‌کند و هر کس عمل بد کرده باشد پاداش بد می‌دهد».

امام رضا علیه السلام به سختی گریستند، سپس سر خود را بلند کرده و به من فرمودند: ای خزاعی! روح القدس این دو بیت را بر زبان تو جاری کرده است، آیا می‌دانی این امام کیست؟ و کی قیام خواهد کرد؟ گفتم: نه ای مولای من! فقط شنیده‌ام که امامی از شما خروج می‌کند و زمین را از فساد پاک می‌سازد و آن را از عدل آکنده می‌سازد همان گونه که از ستم پر شده باشد. فرمود: ای دعبل! امام پس از من فرزندانم محمد است و پس از او فرزندش علی و پس از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش حجت قائم که در دوران غیبتش منتظر او باشند و در ظهورش از او اطاعت کنند و اگر از دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد خدای تعالی آن روز را طولانی فرماید تا خروج کند و زمین را از عدل آکنده سازد، همچنان که از جور پر شده باشد.

۱ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۳. در کتب دیگر هم با اندکی تفاوت نقل شده است. ر.ک: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۵؛ خزاز رازی، کفایه الاثر، ج ۱، ص ۲۷۵؛ شیخ حر عاملی، اثبات الهداء، ج ۲، ص ۵۹؛ بهاء الدین نیلی، منتخب الانوار المضيئه، ص ۳۸؛ طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۳۳۱؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۸.

اما کی خواهد بود، این اخبار از وقت است و پدرم از پدرانش روایت کند که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما کی خروج می‌کند؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است که «لَا يُجَلِّهَا لَوْ قَتَبَهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً» (اعراف، آیه ۱۸۷)»^۱.

۱ برای این روایت نقل دیگری در کمال الدین هست که ترجمه آن ذکر می‌شود: عبد السلام بن صالح هروی گوید: دعبل بن علی خزاعی - رضی الله عنه - بر امام رضا علیه السلام در شهر مرو درآمد و به ایشان گفت: ای فرزند رسول خدا! من در باره شما قصیده‌ای سروده‌ام و سوگند یاد کرده‌ام که آن را پیش از شما بر احدی نخوانم.

فرمود: برخوان، و او نیز چنین خواند: مدارس آیتی که از تلاوت تهی شده، و منزل وحی که عرصه‌های آن به بیابانهای بی‌آب و علف مبدل شده است... و چون به این بیت رسید: می‌بینم غنائمی که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است.

امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: ای خزاعی! راست گفتی. و چون به این بیت رسید:

چون خونخواهی کند دستانشان را که از ساز و برگ تهی است به طرف دشمنانشان دراز کنند.

امام رضا علیه السلام دستهای خود را زیر و رو کرد و فرمود: آری، به خدا سوگند دستهای ما تهی و بسته است. و چون به این بیت رسید: من در دنیا و ایام تلاشم ترسان بودم و امیدوارم که پس از وفاتم در امان باشم.

امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند تو را در روز قیامت در امان بدارد.

و چون به این بیت رسید:

و قبری در بغداد متعلق به نفس زکیه است که خداوند آن را در میان غرفه‌های بهشت قرار داده است.

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا دو بیت به قصیده تو بیفزایم که با آنها قصیده تو کامل شود؟ گفت: آری، ای فرزند رسول خدا! آنگاه امام علیه السلام فرمود:

و قبری در طوس است و چه مصیبت بزرگی دارد که درون را با شعله‌های سوزانش آتش می‌زند.

تا روز حشر که خدای تعالی قائم را برانگیزد و غم و اندوه را از ما بزداید.

دعبل گفت: ای فرزند رسول خدا! این قبری که در طوس است قبر کیست؟

امام رضا علیه السلام فرمود: قبر من است و روزگاری نگذرد که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زوار من در غربتم گردد، بدان هر کس مرا در طوس و در غربتم زیارت کند در روز قیامت همجوار من و آمرزیده خواهد بود. سپس امام رضا علیه السلام بعد از فراغ دعبل از خواندن قصیده برخاست و بدو امر کرد که از جای خود برنخیزد و داخل سرای خود شد و پس از ساعتی خادم امام صد دینار رضوی برای وی آورد و بدو گفت: مولایم می‌گوید: آن را برای خود هزینه کن. دعبل گفت: به خدا سوگند من برای این نیامده‌ام و این قصیده را برای صله نسروده‌ام و کیسه پول را نپذیرفت و برای تبرک و تشرّف جامه‌ای از جامه‌های امام رضا علیه السلام را درخواست کرد، امام رضا علیه السلام جبه‌ای از خز را به همراه آن کیسه کرد و به خادم فرمود: به او بگو: مولای من می‌گوید این کیسه را بگیر که به زودی بدان نیازمند خواهی شد و در این باره دیگر سخن مگو. دعبل کیسه و جبه را گرفت و بازگشت و همراه قافله‌ای از مرو رفت و چون به موضع «میان قوهان» رسید دزدان بر آنان حمله ور شدند و همه قافله را گرفتند و بستند و دعبل نیز جزء دستگیرشدگان بود، و دزدان اموال قافله را تصرف کردند و به تقسیم آنها پرداختند، یکی از آنان به شعر دعبل تمثّل جسته و گفت:

می‌بینم غنائمی که حق آنهاست در میان غیر آنها تقسیم شده و دستان آنها از غنائم خودشان خالی شده است. دعبل آن را شنید و گفت: این بیت از کیست؟ او گفت: از مردی از خزاعه که به او دعبل بن علی می‌گویند. دعبل به او گفت: دعبل بن علی گویند این قصیده که این بیت از آن است منم! آن مرد با شتاب به نزد رئیسشان رفت که از شیعیان بود و بر سر تلی نماز می‌گزارد و او خودش آمد و مقابل دعبل ایستاد و گفت: آیا تو دعبلی؟ گفت: آری. گفت: قصیده را برخوان و او نیز آن را بازخواند. آنگاه او و همه کاروانیان را از قید اسارت آزاد و هر آنچه را که از آنها گرفته بودند به احترام دعبل باز گردانیدند و دعبل رفت تا به قم رسید و اهالی قم از او درخواست کردند که آن قصیده را برای آنها برخواند، و او گفت: همه در مسجد جامع مجتمع شوند و چون گرد آمدند بالای منبر رفت و قصیده را برخواند و مردم مال و خلعت بسیاری بدو دادند و خبر جبه اهدایی امام رضا علیه السلام به آنها رسید، و از او درخواست کردند که آن را به هزار دینار به آنها بفروشد و

قیام به هنگام شنیدن نام قائم

محمد بن عبد الجبار در کتاب مشکاه الانوار جریان را به گونه ای متفاوت از نقل مشهور بیان می کند بدین صورت زمانی که دعبل به این بیت خروج امام لا محاله خارج ... رسید، پس از اتمام این بیت امام دست مبارک را بر سر گذاشته، ایستادند و برای فرج دعا نمودند.^۱

بحث سندی

سند این روایت صحیح می باشد و راویان آن تایید شده اند.

احمد بن زیاد بن جعفر همدانی از مشایخ صدوق می باشد و شیخ طوسی او را ثقه می داند.^۲
عبد السلام بن صالح هروی نیز ثقه می باشد.^۳ تنها نکته ای که در شرح حال این راوی وجود دارد این است که شیخ طوسی او را از اهل سنت دانسته است.

علامه تستری رحمته الله منشاء عامی دانستن وی از طرف شیخ را در دو مطلب بیان کرده و می گوید:

۱. زمانی که به مجلس مامون وارد می شد از صحابی پیامبر تمجید نموده و اسامی خلفاء را مقدم و برای امام علی علیه السلام و عثمان طلب رحمت می نمود و این نوع از حرکات را به عنوان عقیده و مذهب خود معرفی می نمود.^۱

او نپذیرفت، گفتند: تکه ای از آن را به هزار دینار بفروشد و او نپذیرفت و از قم رفت و چون از روستا و آبادی بلد خارج شد گروهی از جوانان عرب بدو رسیدند و جبه را از وی ستاندند. دعبل به قم بازگشت و از آنها درخواست کرد که جبه را به وی بازگردانند، اما جوانان امتناع کردند و نافرمانی مشایخ خود را نمودند و به دعبل گفتند: دسترسی به جبه نخواهی داشت، بهای آن یعنی هزار دینار را بگیر و برو، و او نپذیرفت و چون از باز پس گرفتن جبه نومید شد، درخواست کرد که تکه ای از آن را بدو دهند و آنها پذیرفتند و تکه ای از آن و بهای بقیه آن را که هزار دینار بود به وی دادند، و او به وطن خود بازگشت و دید دزدان هر چه در منزلش بوده برده اند و آن صد دینار صله امام رضا علیه السلام را به شیعیان فروخت، هر دیناری را به صد درهم و ده هزار درهم به دست آورد و سخن امام رضا علیه السلام را به یاد آورد که «به زودی به آن نیازمند خواهی شد».

و او را کنیزی بود که در دلش جای داشت و به چشم درد سختی مبتلا شده بود، طبیبان را بر بالین وی آورد و در او نگرسته و گفتند: چشم راست او را نمی توانیم درمان کنیم و تباه شده است، اما چشم چپ او را تلاش می کنیم و درمان خواهیم کرد، اما گمان نمی کنیم که بهبود یابد. دعبل از این بابت عمیقاً اندوهناک شد و بی تابی شدیدی نمود، سپس به یاد آن جبه و فضیلت آن افتاد و آن تکه جامه را بر چشمان آن کنیز کشید و از سر شب چشمان او را با آن بست و چون صبح شد چشمانش سالمتر از گذشته گردید و گویا به برکت امام رضا علیه السلام اصلاً مریض نبوده است (کمال الدین، ص ۲۷۳ - ۲۷۴).

۱ تستری، قاموس الرجال، ج ۴، ص ۲۹۰.

۲ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۲۰.

۳ همان، ج ۱۰، ص ۱۶.

۲. نقل بعضی از روایات که با مذهب تشیع منافات دارد؛ از جمله این روایت:

أخبرنا البرقانی، أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ بِيانِ الزَّبِيبي، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلَوِيَةَ الْقَطَّانِ، حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ الْهَرَوِيُّ - عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نَمِيرٍ، حَدَّثَنَا سَفِيانُ، حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ زَيْدِ بْنِ تَبِيْعٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ الْإِمَارَةَ أَوْ الْخِلَافَةَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «إِنْ وَلَّيْتُمُوهَا أَبَا بَكْرٍ وَجَدْتُمُوهُ ضَعِيفًا فِي بَدَنِهِ، قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عُمَرَ وَجَدْتُمُوهُ قَوِيًّا فِي أَمْرِ اللَّهِ، قَوِيًّا فِي بَدَنِهِ، وَإِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ؛

حذیفه می گوید: نزد پیامبر از خلافت سخن به میان آمد؛ حضرت فرمودند: اگر امر خلافت به دست ابوبکر باشد می یابید او را ضعیف از لحاظ جسمانی و قوی در امور الهی و اگر به دست عمر بیفتد هم از لحاظ جسمانی و هم از لحاظ امر الهی دارای قوت می باشد، اما اگر به دست علی باشد، او را هادی و مهدی و بر طریق مستقیم می یابید.

علامه تستری در نقد این مطلب می گوید:

این دو جریان از روی تقیه بوده است و روایات دیگری از اباصلت نقل شده است که بر خلاف موارد مذکور می باشد؛ از جمله روایتی که دارقطنی حکایت می کند که اباصلت می گفت: کلب علویون بر تمام بنی امیه برتری دارد.^۲

دعبل بن علی خزاعی

وی از بزرگان دوستداران اهل بیت بوده است و درجلالت او شکی وجود ندارد^۳ و تنها فاضل جزایری در حاوی الاقوال^۴ وی را جزء ضعفا دانسته است. جزایری مستند خود را خواب پسر دعبل قرار

۱ کان عبد السلام یرد علی أهل الأهواء من المرجئة والجهمية، والزنادقة، والقدرية وكلم بشر المریسی غیر مرة بین یدی المأمون مع غیره من أهل الكلام، كل ذلك كان الظفر له، وكان يعرف بكلام الشيعة، وناظرته في ذلك لاستخرج ما عنده فلم أره يفرط (يفرق)، ورأيتہ يقدم أبا بكر و عمر، ویترحم علی و عثمان، ولا یذكر أصحاب النبي ﷺ إلا بالجميل، وسمعتہ يقول: هذا مذهبي الذي أدين الله به.

۲ تستری، قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۶۲.

۳ رک: همان، ج ۷، ص ۱۴۴؛ مجلسی، الوجیزه، ص ۷۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۶۹.

۴ جزایری، حاوی الاقوال، ج ۳، شماره ۱۵۵۴.

داده است. گویا پسر دعبل در خواب صورت پدر خود را سیاه می بیند و دعبل علت سیاهی صورت خود را شرب خمر معرفی نموده است.^۱

در جواب این اشکال باید گفت:

۱. ناقل این روایت ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی و ابی الحسن داوود بکری و علی بن دعبل همگی مجهول می باشند.^۲

۲. مستند این روایت خواب می باشد که عدم حجیت آن واضح می باشد.

۳. ممکن است گفته شود دعبل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در خواب دیده است، فلذا خواب دارای حجت است. می گوئیم دعبل پیامبر را روئیت نموده است نه فرزندش، بنابراین عدم حجیت خواب باقی می ماند.

۴. ظواهر الفاظ در بیداری دارای حجیت می باشد، اما در رویا حجیت آن محل اشکال است و لذا به ملازمات آن اخذ می شود؛ مثلاً اگر کسی خواب کعبه را دید نشانه آن است که به مادر خود خدمت می کند و در اینجا سیاهی چهره الزاماً دلالت بر سوء حال شخص نمی کند.

بنابراین استناد به این جریان باعث تضعیف دعبل نمی شود و روایات وی دارای اعتبار می باشد.

مفاد روایت

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که به زمان قیامت علم نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم. سپس حضرت به آیه شریفه استناد نموده است: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا

۱ جریان خواب: ابو علی احمد بن محمد بن احمد بن ابراهیم هرمزی بیهقی می گوید: از ابی الحسن داود بکری شنیدم که می گفت: از علی بن دعبل بن علی خزاعی شنیدم که گفت: چون وقت وفات پدرم رسید رنگ او تغییر کرد و زبان او بسته شد و روی او سیاه شد و وفات کرد و نزدیک بود که من از مذهب او برگردم، بعد از سه روز او را در خواب دیدم که جامه های سفید در بر و کلاه سفیدی بر سر داشت. به او گفتم: ای پدر! خدا با تو چه کرد؟ گفت: ای پسر من! آنچه تو دیدی از سیاه شدن روی من و بسته شدن زبان من از این جهت بود که من در دنیا شراب می خوردم و پیوسته بدین حال بودم تا اینکه رسول خدا را ملاقات کردم. (ابن بابویه، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۶).

۲ خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۴۷.

لَوْقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» که مفسرین از این آیه سختی و دشواری علم به قیامت برای زمینیان و آسمانیان را برداشت نموده‌اند.^۱

در نتیجه همان‌گونه که اهل بیت علیهم‌السلام به زمان قیامت علم ندارند از زمان ظهور نیز بی‌اطلاع هستند.

روایت دوم

الْحُسَيْنُ بْنُ حَمْدَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ، عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ نَصْرِ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْفَرَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفْضَلِ، عَنِ الْمُفْضَلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَأَلْتُ سَيِّدِي الصَّادِقَ عليه السلام هَلْ لِلْمَأْمُولِ الْمُنتَظَرِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام مِنْ وَقْتٍ مُوقَّتٍ يَعْلَمُهُ النَّاسُ؟ فَقَالَ: «حَاشَ لِلَّهِ أَنْ يُوقَّتَ ظُهُورُهُ بِوَقْتٍ يَعْلَمُهُ شَيْعَتُنَا». قُلْتُ: يَا سَيِّدِي وَ لِمَ ذَاكَ؟ قَالَ: «لِأَنَّهُ هُوَ السَّاعَةُ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...»^۲

مفضل بن عمر می گوید: از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آن را بدانند. عرض کردم: آقا برای چه؟ فرمود:

زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا؛ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّئُهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً﴾؛^۳ درباره قیامت از تو سؤال می‌کنند، کی فرا می‌رسد؟! بگو: «علم آن فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او (نمی‌تواند) وقت آنرا آشکار سازد (اما قیام قیامت، حتی) در آسمانها و زمین، سنگین (و بسیار پراهمیت) است و جز به طور ناگهانی، به سراغ شما نمی‌آید!».

۱ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۴، ص ۷۷۸. البته علامه طباطبائی نقل را مربوط به تمامی امور می‌داند؛ وی می‌فرماید: آنچه که راجع به آن (قیامت) است از قبیل ثبوت آن و علم به آن وصف تا آن بر آسمانها و زمین و غیره همه تقیید است (ترجمه المیزان، ج ۸، ص ۴۸۳).

۲ حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ص ۴۳۳؛ حر عاملی، اثبات الهداه، ج ۵، ص ۲۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۶.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۸۷.

بحث سندی

سند این روایت ضعیف می باشد.

۱. حسن بن سلیمان حلی (ره) قبل از نقل روایت می گوید: این حدیث از محمد بن ابراهیم و وی هم از خط پدر خود این روایت را نقل کرده که بر این اساس روایت وجاده می باشد و راویان میان ابراهیم بن محسن و حسین بن حمدان مشخص نیست.^۱

۲. اما راویان حدیث از جمله حسین بن حمدان و محمد بن نصیر توثیق ندارند، بلکه در مورد محمد بن نصیر مذمت های صریحی وارد شده است.^۲

۳. اما راوی دیگر روایت یعنی مفضل بن عمر کوفی - از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام - است. روایات بسیاری از آن دو امام عالی مقام شنیده و روایت کرده است، و هم از وکلای آنان بوده است. حدیث مفصل و معروف وی از حضرت صادق علیه السلام در باره خداشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی بر اهمیت و شخصیت وی نزد حضرت صادق است. موسی بن بکر می گوید: چون خبر مرگ مفضل به حضرت کاظم علیه السلام رسید، فرمود: خدا او را رحمت کند که پدری بود بعد از پدر و راحت شد.

بعضی از دانشمندان ما نظر به پاره‌ای از روایات که در آن از مفضل نکوهش شده است، او را مورد قدح قرار داده و به نیکی یاد نکرده‌اند. ولی اغلب محققین نظر موافق دارند و می گویند آن روایات یا مجعول و یا در مورد تقیه و برای حفظ مفضل از دشمنان بوده است که او را از اصحاب خاص ائمه ندانند؛ و قصد سوئی نسبت به وی نکنند.^۳

۱. «حَدَّثَنِي الْأَخُ الصَّالِحُ الرَّشِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنِ الْمَطَارِ أَدَبِي أَنَّهُ وَجَدَ بِحِطِّ أَبِيهِ الرَّجُلِ الصَّالِحِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَسِّنٍ هَذَا الْحَدِيثَ الْأَتَمَّ ذَكَرَهُ وَ أَرَانِي حِطَّهُ وَ كَتَبْتُهُ مِنْهُ، وَ صَوَّرْتُهُ»؛ (حلی، مختصر البصائر، ص ۴۳۳).

۲. ک: خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۲۴ و ج ۱۷، ص ۳۰۰.

۳. برای اطلاع بیشتر رک: « باز شناسی مفضل بن عمر از راویان مهدوی، امیر محسن عرفان»، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲۸.

مفاد روایت

دلالت این روایت مانند روایت قبل می باشد که زمان ظهور را مانند زمان قیامت می داند و همانطور که به قیامت علمی نداریم به زمان ظهور نیز علم نداریم و این روایت گرچه دارای ضعف سند است، اما به عنوان مویدی برای روایت قبل می باشد.

روایت سوم

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ يُونُسَ الْحَنْفِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ هِرَاسَةَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَزْوَرِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ قَالَ: سَمِعْتُ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنْفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لَالِ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لَالَ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةَ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتٍ قَالَ إِي وَاللَّهِ إِنْ لَبِنِي مِرْدَاسٍ مُلْكًا مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدْنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيُقْضُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ صَبِحَ بِهِمْ صَبِيحَةً لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْمِعُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: إِنَّ قَبْلَ رَايَاتِنَا رَايَةَ لَالَ جَعْفَرٍ وَأُخْرَى لَالَ مِرْدَاسٍ فَأَمَّا رَايَةَ آلِ جَعْفَرٍ فَلَيْسَتْ بِشَيْءٍ وَلَا إِلَى شَيْءٍ فَغَضِبْتُ وَكُنْتُ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ قَبْلَ رَايَاتِكُمْ رَايَاتٍ قَالَ إِي وَاللَّهِ إِنْ لَبِنِي مِرْدَاسٍ مُلْكًا مُوْطِدًا لَا يَعْرِفُونَ فِي سُلْطَانِهِمْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ سُلْطَانُهُمْ عُسْرٌ لَيْسَ فِيهِ يُسْرٌ يُدْنُونَ فِيهِ الْبَعِيدَ وَيُقْضُونَ فِيهِ الْقَرِيبَ حَتَّى إِذَا أَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ وَعِقَابَهُ صَبِحَ بِهِمْ صَبِيحَةً لَمْ يَبْقَ لَهُمْ رَاعٍ يَجْمَعُهُمْ وَلَا دَاعٍ يُسْمِعُهُمْ وَلَا جَمَاعَةً يَجْتَمِعُونَ إِلَيْهَا وَقَدْ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ مَثَلًا فِي كِتَابِهِ ﴿حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا﴾ ١ ثُمَّ حَلَفَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ بِاللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِيهِمْ. فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي عَنْ هَؤُلَاءِ بِأَمْرِ عَظِيمٍ فَمَتَى يَهْلِكُونَ؟ فَقَالَ: وَيَحْكَا يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ خَالَفَ عِلْمَهُ وَقَتَ الْمُؤَقَّتِينَ. إِنْ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَدَّ قَوْمَهُ

ثَلَاثِينَ يَوْمًا وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ زِيَادَةُ عَشْرَةِ أَيَّامٍ لَمْ يُخْبِرْ بِهَا مُوسَى فَكَفَرَ قَوْمُهُ وَاتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ لَمَّا جَازَ عَنْهُمْ الْوَقْتُ وَإِنَّ يُونُسَ وَعَدَّ قَوْمُهُ الْعَذَابَ وَكَانَ فِي عِلْمِ اللَّهِ أَنْ يَغْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا قَدْ عَلِمْتَ وَلَكِنْ إِذَا رَأَيْتَ الْحَاجَةَ قَدْ ظَهَرَتْ وَقَالَ الرَّجُلُ بَتُّ اللَّيْلَةِ بِغَيْرِ عَشَاءٍ وَحَتَّى يَلْقَاكَ الرَّجُلُ بِوَجْهِهِ ثُمَّ يَلْقَاكَ بِوَجْهِهِ آخَرَ. قُلْتُ: هَذِهِ الْحَاجَةُ قَدْ عَرَفْتُهَا فَمَا الْآخَرَى وَ أَى شَيْءٍ هِيَ؟ قَالَ: يَلْقَاكَ بِوَجْهِهِ طَلْقٍ فَإِذَا جِئْتَ تَسْتَقْرِضُهُ قَرْضًا لَقَيْكَ بِغَيْرِ ذَلِكَ الْوَجْهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقَعُ الصَّيْحَةُ مِنْ قَرِيبٍ؛^۱

محمد بن بشر گوید: «شنیدم محمد بن حنفیه - رضی الله عنه - می گفت: همانا پیش از پرچمهای ما پرچمی از آن آل جعفر و پرچم دیگری متعلق به فرزندان مرداس است،^۲ اما پرچم فرزندان جعفر چیز مهمی نیست و به چیز مهمی هم دست نمی یابد، من خشمگین شدم - و نزدیکترین مردم به او بودم - و گفتم: فدایت شوم مگر پیش از پرچمهای شما پرچمهای دیگری خواهد بود؟ گفت: آری به خدا قسم، بنی مرداس را حکومت آماده ای خواهد بود که در دوران حکومت و قدرتشان خیری نخواهند دید، حکومت ایشان پر مشقت بوده و آسایشی در آن نباشد، در آن حکومت، دور را به خود نزدیک، و نزدیک را از خود دور گردانند تا همین که خود را از مکر خداوند و کیفر او ایمن دیدند صیحه ای بر ایشان زده شود که دیگر نه نگهبان و رهبری که جمعشان کند به جای ماند و نه فراخواننده ای که آواز خود را به گوش ایشان رساند و نه جماعتی که بر آن محور گرد آیند و خداوند در کتاب خود مثلی برای ایشان زده است که: حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَارْتَبَتْ - الخ «تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را گرفته و آرایش می یابد او اهل زمین گمان می کنند که آنان مسلط بر زمین شده اند بناگاه امر ما شبانه یا به روز بر آن رسد] - سپس محمد بن حنفیه به خدا سوگند یاد کرد که این آیه در باره آنان نازل شده است. من گفتم: فدایت کردم تو امر بزرگی از اینان برای من حدیث کردی، پس کی ایشان نابود می شوند؟ گفت: ای وای بر تو ای محمد! علم خداوند خلاف زمانی است که تعیین کنندگان وقت معلوم می کنند، همانا موسی عليه السلام قوم خود را سی روز وعده داد، ولی در علم خداوند عز و جل ده روز افزون بود و موسی را از آن آگاه

۱ نعمانی، الغیبه، ص ۲۹۰ تا ۲۹۲. شبیه به همین حدیث در الغیبه طوسی آمده با سند متفاوت: الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ الْجَبَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَشْرِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ فِي حَدِيثٍ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ أَنَّهُ قَالَ: ... (الغیبه، ص ۴۲۷).

۲ علامه مجلسی (ره) فرموده است: بنی مرداس کنایه از بنی عباس است.

نفرمود، پس قوم موسی کافر شدند و پس از رفتن او به هنگام سر رسیدن و گذشتن وقت، گوساله را به پرستش گرفتند. و نیز یونس قوم خود را وعده عذاب داد در حالی که در علم خداوند گذشت از ایشان بود، و کار او چنان شد که می‌دانی، اما هنگامی که دیدی نیازمندی آشکار شده و مرد می‌گوید: شب را بدون شام سر به بالین نهادم و تا آنگاه که مردی (امروز) با چهره‌ای با تو روبرو می‌شود، سپس (فردا) با روئی دیگر با تو ملاقات می‌کند - من گفتم این نیازمندی که گفتی فهمیدم، ولی آن دیگری چه چیزی است؟ گفت: منظور این است که با تو با روی گشاده برخورد می‌کند، ولی وقتی نزد او می‌روی که قرضی از او بگیری با روی دیگری با تو مواجه می‌شود - پس بدان هنگام به زودی آن صیحه واقع خواهد شد».

بحث سندی

در این روایت دو نفر از قبیل علی بن حزور و ابراهیم ابن ابی هراسه (ابراهیم بن هراسه) توثیق ندارند.

اما محمد بن حنفیه از بزرگان امامیه می‌باشد که پدر، برادر و عموی وی از معصومین می‌باشند و در جلالت وی شبهه‌ای وجود ندارد؛ بنابراین از این بابت شبهه‌ای نداریم. تنها کلام ما این است که کلام وی از خود وی نقل شده است نه از معصومین الا اینکه بگوئیم چنین مضمونی از معصوم برای ما رسیده باشد و کلام وی موید کلام معصوم است.^۱

مفاد روایت

در این روایت مثل دو روایت قبل علم ظهور به خداوند استناد داده شده است.

جمع بندی

آنچه در این بخش باید گفت این است که روش اهل بیت روش توقیت و تعیین وقت نبوده است، بلکه بالاتر از آن از توقیت نهی نموده‌اند و با توجه به سه روایت مذکور به هیچ عنوان کسی (حتی ائمه علیهم‌السلام) نمی‌توانند تعیین وقت نمایند، چرا که زمان ظهور مانند زمان قیامت می‌باشد.

۱ در باره شخصیت وی شبهاتی مطرح شده از جمله ادعای امامت و عدم حضور در کربلا که در بحث خارج مهدویت در طی هفت جلسه به تمامی سوالات پاسخ داده شده و چاپ گردید. نیز رک: *مراه العقول*، ج ۴، ص ۸۴؛ *طیسی*، *نجم الدین*، *الایام المکیه*، ص ۲۶۱؛ *مامقانی*، *فوائد الرجالیه*، ج ۲، ص ۳۰۹؛ *شهید ثانی*، *رسایل*، ج ۱ ص ۵۶۱؛ *خوئی*، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۸، ص ۱۰۱ (ترجمه مختار).

از این جا به دست می آید که هیچ یک از علما و اولیای دین و حتی عرفا نمی توانند ادعای تعیین وقت نمایند. و همانگونه که تاکنون از طرف هیچ عالمی زمان احتمالی وقوع قیامت عنوان نگردیده نباید به سمت توقیت احتمالی در باره ظهور حضرت مهدی علیه السلام متمایل گشت، چه برسد به اینکه فردی ادعای تعیین وقت حقیقی نماید.

تذکر

تا کنون به این نتیجه رسیدیم که نه تنها عالمان دینی و شیعیان از زمان ظهور مطلع نمی باشند، بلکه اهل بیت نیز از زمان ظهور اطلاع ندارند. و این مطلب با گستره علم اهل بیت علیهم السلام منافاتی ندارد، چرا که آنها به علمی که مورد نیاز هدایت بشر می باشد آگاهی کامل داشته و اسرار الهی را نیز می دانند، اما برخی از علوم هستند که بنا بر روایات اختصاص به خداوند داشته و هیچ کس از آنها اطلاع ندارد؛ به عنوان نمونه می توان به این دسته از روایات اشاره کرد .

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ أَوْ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ جَعْفَرِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَوُهَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ لِلَّهِ عِلْمَيْنِ عِلْمٌ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ وَ عِلْمٌ عَلَّمَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ أَنْبِيَآءُهُ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ؛^۱

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرد که خدا را دو علم است؛ یکی مخزون است و کسی جز او خبر ندارد که از همین نوع بداء است و دیگری علمی است که به ملائکه و انبیا و رسل آموخته و ما نیز می دانیم.

۱ همان ، ج ۲۶ ، ص ۱۶۳ . در این زمینه روایات فراوانی وارد شده است رک: بحار الانوار، ج ۲۶ .

فصل سوم

موضع علما نسبت به توقیت

مقدمه

یکی از هشدارهای جدی در مساله مهدویت بحث از توقیت و تعیین وقت بوده است که روایات آن مبنی بر تکذیب موقتین بیان شد. اما با این وصف در میان بعضی از افراد (اعم از اهل سنت و شیعیان) مشاهده می‌شود که گویا برای ظهور [یا پایان دنیا] زمانی مشخص نموده اند؛ از جمله آلوسی در تفسیر خود در ذیل آیه ۱۸۷ سوره اعراف پس از تفسیر و بیان دیدگاه خود در پایان بحث می‌گوید:

ظاهر آیات نشان می‌دهد که علمی به زمان قیامت وجود ندارد؛ اما عده ای به روایاتی استناد کرده اند که عمر دنیا را هفت هزار سال دانسته اند که پیامبر اسلام در هزاره ششم به بعثت رسیده است؛ از جمله این افراد به سیوطی می‌توان اشاره کرد.^۱

در جایی دیگر می‌گوید :

ذهب الكثير منا إلى أنه منذ كان إلى زمن البعثة ستة آلاف سنة وأن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة ورووا أخباراً كثيرة في ذلك؛^۲

تعداد کثیری از بزرگان ما قائل هستند که عمر دنیا تا زمان بعثت شش هزار سال بوده و کل عمر دنیا هفت هزار سال می‌باشد و اخبار زیادی در این باره روایت کرده اند.

۱ و أخرج الجلال السيوطي عدة أحاديث في أن عمر الدنيا سبعة آلاف سنة و ذكر أن مدة هذه الأمة تزيد على ألف سنة و لا تبلغ الزيادة عليها خمسمائة سنة، و استدل على ذلك بأخبار و آثار ذكرها في رسالته المسماة - بالكشف عن مجاوزة هذه الأمة الألف - و سمي بعضهم لذلك هذه الألف الثانية بالمخضمة لأن نصفها دنیا و نصفها الآخر أخرى، و إذا لم يظهر المهدي على رأس المائة التي نحن فيها ينهدم جميع ما بناه كما لا يخفى على من راجعه (روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ۵، ص ۱۲).

۲ روح المعاني، ج ۲، ص ۳۹۹، ذیل آیه ۴ تا ۱۶ سوره نساء؛ البته خود آلوسی در ادامه این نوع دیدگاه را نمی‌پذیرد.

یا اینکه نعیم بن حماد روایاتی را ذکر می کند که بیانگر توقیت می باشد. از ابی قبیل نقل می کند که در سال ۲۴۰ ظهور رخ خواهد داد و در نقلی دیگر از محمد بن حنفیه بیان می کند که امام در سال ۲۰۰ قیام خواهد نمود.^۱

در بعض کتب روائی ما هم روایاتی هر چند ضعیف نقل شده که در آن سال ظهور را مشخص نموده است؛ از جمله روایتی که در کتاب جامع الاخبار بدین طریق نقل شده است:

وَفِي خَبْرٍ آخَرَ سَنَةَ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائَةَ تَظْهَرُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا سَعِيدَةٌ مَعَ لِحْيَةٍ وَ سِبَالٍ مِثْلَ الرَّجَالِ تَأْتِي مِنَ الصَّعِيدِ فِي مِائَةِ أَلْفِ عِنَانَ وَ تَسِيرُ إِلَى الْعِرَاقِ وَ هَذِهِ الْقِصَّةُ طَوِيلَةٌ عَظِيمَةٌ مَا ذَكَرْتُهَا وَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائَةَ يَظْهَرُ مِنَ الرُّومِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْمُرِيدُ فِي سَبْعِمِائَةِ قَنْطَارِيَّةٍ عَلَى كُلِّ قَنْطَارِيَّةٍ صَلِيبٌ تَحْتَ كُلِّ صَلِيبٍ أَلْفُ فَارِسٍ إِفْرَنْجِيٍّ وَ نَصْرَانِيٍّ وَ هَذِهِ قِصَّةٌ عَظِيمَةٌ طَوِيلَةٌ وَ فِي زَمَانِهِ يَخْرُجُ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ مَكَّةَ يُقَالُ لَهُ سَفِيَانُ بْنُ حَرْبٍ وَ فِي خَبْرٍ آخَرَ مِنْ وَقْتِ خُرُوجِهِ إِلَى ظُهُورِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَمَانُ أَشْهُرٍ لَا يَكُونُ زِيَادَةٌ يَوْمٍ وَ لَا نُقْصَانٌ؛^۲

در سال نهصد و هشتاد ظاهر شود زنی به نام سعیده با ریش و سبیل که مثل مردان می باشد و از زمین مصر با دویست هزار سواران بیاید و حرکت کند تا عراق و این قصه‌ای است طویل و عظیم و در سال نهصد و هشتاد و هفت ظاهر شود از روم مردی که او را مرید می گویند در میان هفتصد قنطاریه و این علمی است؛ بر هر علمی قنطاریه صلیبی است و در زیر هر صلیب هزار هزار سوار فرنگی و نصرانی و این قصه‌ای است عظیم و طویل. در زمان او بیرون آید از ایشان مردی از مکه که او را سفیان بن حرب می گویند و در خبر دیگر وقت خروج او (سفیان بن حرب) تا ظهور قائم آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هشت ماه باشد؛ نباشد یک روز زیاد و نه کم.

این روایت گرچه ضعیف و با مبانی شیعه سازگار نیست، اما مولف کتاب مذکور آن را نقل نموده است.

۱ سیوطی ، العرف الوردی فی اخبار المهدي، ص ۱۲۲ و ۱۶۸.

۲ محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، ص ۱۴۳.

در میان شیعیان نیز افرادی از عوام و یا صوفیه وجود داشته اند که برای ظهور زمانی را مشخص نموده اند؛ از جمله آن افراد پیر غلام علی طوسی است که رساله ای با عنوان رساله مبشره شاهیه^۱ نوشته که زمان ظهور را سال ۹۶۳ می داند و شاه طهماسب به عنوان آخرین پادشاه معرفی شده و پس از او دولت در اختیار امام مهدی علیه السلام قرار می گیرد.

شیخ بهائی نیز اشعاری را از خواجه نصیر نقل می کند که گویا وی سال ۱۰۳۰ را سال ظهور معین کرده است.^۲

در الف و ثلاثین دو قران می بینم وز مهدی و دجال نشان می بینم

یا ملک شود خراب یا گردد دین سری است نهان و من عیان می بینم

اما آنچه که در میان علمای شیعه و محققین آنها مطرح است، عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند. در این قسمت از بحث به برخی از عبارات اشاره می کنیم.

۱. نعمانی

ایشان روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

از فرزندان من آنکه قائم است به اندازه عمر حضرت خلیل که یک صد و بیست سال است عمر می کند و تا این مقدار قابل درک است، سپس غیبتی در دهر (روزگار طولانی) خواهد نمود و به قیافه جوان رشید سی و دو ساله ظهور می کند تا آنجا که گروهی از مردم از اعتقاد به او باز می گردند، و او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که از ستم و تجاوز پر شده باشد.^۳

۱ نام رساله بر اساس نوشته خود مولف مبشره شاهیه است که از این نام می توان دریافت ترکیبی است که از بشارت به ظهور حضرت مهدی و شاه یهنی شاه طهماسب در آن عرضه شده و بدین ترتیب بشارت به ظهور به عنوان نوعی بشارت شاهانه وصف شده است. (رسول جعفریان، مهدیان دروغین، ص ۳۲۰).

۲ الکشکول، ج ۲، ص ۷۸.

۳. « مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ طَرْخَانَ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي يُعَمَّرُ عُمَرَ الْخَلِيلِ عَشْرِينَ وَ مِائَةَ سَنَةٍ يُدْرِي بِهِ ثُمَّ يَغِيبُ غَيْبَةً فِي الدَّهْرِ وَ يَظْهَرُ فِي صُورَةِ شَابٍّ مُوْفِقٍ إِيْنِ اثْنَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً حَتَّى تَرْجِعَ عَنْهُ طَائِفَةٌ مِنَ النَّاسِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»؛ (الغيبه نعمانی، ص ۱۸۹).

پس از نقل این روایت توضیحاتی دارند مبنی بر اینکه روایاتی که در آن توقیت نموده اند برای تسکین قلوب شیعیان بوده است نه اینکه توقیت ائمه قطعی بوده باشد. عبارت وی بدین صورت است :

ما ينبغي لعاقل ذي بصيرة أن يطول عليه الأمد و أن يستعجل أمر الله قبل أوانه و حضور أيامه بلا تغيير و لذكرا للوقت الذي ذكر أنه يظهر فيه مع انقضائه فإن قولهم عليه السلام الذي يروى عنهم في الوقت إنما هو على جهة التسكين للشيعة... (این قسمت از کلام وی را می توان با قسمت تربی بالامانی آورد) و التقريب للأمر عليها إذ كانوا قد قالوا إنا لا نوقت و من روى لكم عنا توقيتنا فلا تصدقوه و لا تهابوا أن تكذبوه و لا تعملوا عليه و إنما شأن المؤمنين أن يدينوا الله بالتسليم لكل ما يأتي عن الأئمة عليهم السلام و كانوا أعلم بما قالوا لأن من سلم لأمرهم و تيقن أنه الحق سعد به و سلم له دينه؛^۱

شخص عاقلی را که دارای بینش است سزاوار نیست این مدت به نظرش طولانی بیاید و خواستار پیش رسیدن و جلو افتادن امر خدا قبل از فرا رسیدن زمان آن باشد، بدون اینکه در وضع مردم تغییری حاصل شده باشد، و نیز به خاطر داشتن وقتی که در خبر آمده که وی ظاهر نمی شود مگر پس از تمام شدن آن، همانا این گفته تنها برای آرامش خاطر بخشیدن به شیعیان و نزدیک نشان دادن آن است، زیرا ایشان خود فرموده اند: «ما زمانی را (برای ظهور) تعیین نمی کنیم و هر کس تعیین وقتی را از ما برای شما روایت کرد او را تصدیق نکنید و از اینکه او را دروغگو بخوانید هراس نداشته باشید و بدان گفته عمل نکنید» وظیفه ای که مؤمنان دارند آن است که با تسلیم در برابر همه آنچه از امامان علیهم السلام رسیده - و آنان بدان چه گفته اند خود آگاه ترند - بر طریق دین خدا و با اعتقاد به آن گام بردارند، زیرا کسی که به امر آنان تسلیم شود و یقین داشته باشد که همان حق است بدان وسیله رستگار خواهد شد، و دین او برایش در امن و سلامت خواهد ماند.

۲. شیخ صدوق

شیخ صدوق در جلسه ای که با رکن الدوله پادشاه آل بویه برقرار شد در جواب سوال رکن الدوله مبنی بر زمان ظهور فرمود :

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۹۰.

خدای تعالی حضرت امام را به سبب حکمتی و مصلحتی از نظر مردم غایب ساخته، پس باید که وقت ظهور او را غیر خدای تعالی نداند؛ همچنان که در حدیث نیز واقع است که «مثل القائم من ولدی مثل الساعة» و خدای تعالی در مقام ابهام حال ساعه فرموده که: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»^۱.

۳. شیخ طوسی

وقت خروج حضرت مهدی به طور مشخص و به صورت تفصیلی برای ما مشخص نمی‌باشد و امام از ما غایب است تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه فرج بدهد. اگر در بعضی اخبار سخن از توقیت آمده است^۲ (بنا بر فرض صحت این اخبار) این مانع نمی‌شود که خداوند تبارک و تعالی در یکی از همان زمان‌هایی را ذکر کرده، معین فرموده باشد پس اگر اوضاع و احوال تغییر کرد، مصلحت نیز تغییر می‌کند و آن وقت به زمان دیگری موکول می‌شود. مسلماً در زمان‌های بعدی هم همین مساله جاری است و توضیح بر همین اساس است. بنابراین نه وقت معین شده اولویت دارد، بلکه هر وقت دیگری هم می‌تواند تحت شرایطی به تاخیر بیفتد تا این که آنچه موجب تاخیر در ظهور است تکرار نشود و زمانی فرا برسد که هیچ چیز آن را تغییر نداده و حتمی باشد.^۳

پاسخ به یک اشکال

در میان علمای امامیه کسی را سراغ نداریم که زمانی را برای ظهور تعیین نموده باشد و یا اینکه این کار را جایز بدانند. و اگر هم مواردی از علما مطرح شده است به صورت احتمالی بوده و خود این بزرگواران بیان کرده اند که نمی‌توان به صورت قطع به این زمان‌ها امیدوار بود. از جمله این عالمان دینی می‌توان به علامه مجلسی^{رحمته‌الله} و حضرت آیت الله بهجت^{رحمته‌الله} اشاره نمود.

۱ «ثم قال ان الامام صاحب الامر عليه السلام في اي وقت يظهر؟ فاجاب بانه غاب للحكم والمصالح عن نظر الناس ولا يعلم وقت ظهوره الا الله تعالى، و يدل عليه الحديث النبوي انه عليه السلام قال: مثل القائم من ولدي مثل الساعة، وقال الله تعالى في مقام ابهام وقت الساعة: يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا» (معانی الأخبار، ص ۲۷).

۲ مثل خبر اول از فصل اول همین رساله.

۳. الغيبة، ص ۴۲۵.

علامه مجلسی در کتاب رجعت روایاتی را نقل نموده و در ذیل آن توضیحاتی داده اند که گویا برای ظهور وقتی تعیین شده است و دولت صفویه را متصل به دولت امام مهدی علیه السلام دانسته اند. ما پس از بیان کلام ایشان به توضیح و تبیین مطلب خواهیم پرداخت.

ایشان در قسمتی از کتاب خود و پس از نقل روایت ذیل چنین فرموده اند:

ابن عَقْدَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ مَعْمَرِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَامٍ عَنْ أَبِي خَالِدِ الْكَابَلِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: كَانِي بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سِيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتَلَاهُمْ شُهَدَاءَ أَمَا إِنِّي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَبْقَيْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ؛^۱

ابو خالد کابلی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می نماید که فرمود: گویا مردمی را می بینم که در شرق برای طلب نمودن حق (خلافت) قیام کرده اند، ولی این حق را به آنها نمی دهند. باز آنها قیام می کنند، ولی به آن نمی رسند. وقتی که چنین دیدند شمشیرهای خود را حمایل می کنند و آنگاه آنچه را که می خواهند به آنها می دهند، ولی آنها نمی پذیرند تا آنکه کارشان سامان پیدا کند، اما باز این حق (دولت جهانی آل محمد) را به آنها نمی دهند جز به صاحب شما، مقتولین آنها از جمله شهیدانند. آگاه باشید! اگر من آن روز را درک می کردم خود را برای صاحب الامر ذخیره می کردم. علامه مجلسی می فرماید :

بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از جانب مشرق، کسی که طلب دین حق نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی یافت به غیر سلسله صفویه خلدالله ملکهم نبود، و در این حدیث شریف جمیع شیعیان را، خصوصا انصار و اعوان این دولت ابد توامان را، بشارت ها است که بر عاقل پوشیده نیست.^۲

۱ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۲ مجلسی، کتاب رجعت، ص ۸.

توضیح:

آنچه را که می‌توان از این روایت استفاده نمود تنها تطبیق روایت بر دولت صفویه می‌باشد و سخنی از توقیت و زمان ظهور از جانب علامه به میان نیامده است.

ایشان در جای دیگر فرموده‌اند:

در غیبت نعمانی از ابراهیم بن عبدالله بن علا و او از پدرش از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و او از پدر بزرگوارش و آن حضرت از جدش امیر المؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت پاره‌ای از چیزهائی که بعد از وی تا قیام قائم اتفاق می‌افتد را بیان فرمودند.

در آن میان امام حسین علیه السلام عرض کرد: یا امیر المؤمنین! چه وقت خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک می‌گرداند؟ فرمود: خداوند زمین را از لوث وجود بیدادگران پاک نمی‌گرداند مگر بعد از اینکه خون محترمی ریخته شود. آنگاه از بنی امیه و بنی عباس به تفصیل سخن گفت؛ بعد فرمودند:

إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَّاسَانَ وَ غَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَ الْمُلتَانِ وَ جَاَزَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَ قَامَ مِنَّا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَ أَجَابَتُهُ الْأَبْرُ وَ الدَّيْلَمُ وَ ظَهَرَتْ لَوْلَدِي رَايَاتُ التُّرْكِ مُتَفَرِّقَاتٍ فِي الْأَقْطَارِ وَ الْحَرَامَاتِ وَ كَانُوا بَيْنَ هَنَاتٍ وَ هَنَاتٍ إِذَا خَرَبَتِ الْبَصْرَةَ وَ قَامَ أَمِيرُ الْأَمْرَةِ فَحَكَى عليه السلام حِكَايَةً طَوِيلَةً ثُمَّ قَالَ: إِذَا جُهِّزَتِ الْأُلُوفُ وَ صَفَّتِ الصُّفُوفُ وَ قُتِلَ الْكَبْشُ الْخُرُوفُ هُنَاكَ يَقُومُ الْآخِرُ وَ يَتُورُ النَّائِرُ وَ يَهْلِكُ الْكَافِرُ ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ وَ الْإِمَامُ الْمَجْهُولُ لَهُ الشَّرْفُ وَ الْفَضْلُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِكَ يَا حُسَيْنُ لَا ابْنَ مِثْلِهِ يَظْهَرُ بَيْنَ الرُّكْنَيْنِ فِي دَرِيْسَيْنِ بِالْبَلِيْنِ - يَظْهَرُ عَلَى الثَّقَلَيْنِ وَ لَا يَتْرُكُ فِي الْأَرْضِ الْأَدْنَيْنِ - طُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ زَمَانَهُ وَ لِحَقِّ أَوَانِهِ وَ شَهِدَ أَيَّامَهُ؛

قیام قائم هنگامی است که یک نفر در خراسان قیام کند و بر کوفه و ملتان^۱ غالب گردد. و از جزیره «بنی کاوان»^۲ بگذرد، و شخصی از دودمان ما در گیلان قیام نماید، و مردم «ابر»^۳ و گیلان به وی بگروند، و پرچمهای ترک برای فرزندم آشکار شود، در حالی که در اطراف پراکنده‌اند و پیش

۱ ملتان از شهرهای هند نزدیک غزنه بوده و امروز جزو کشور پاکستان است.

۲ جزیره «کاوان» در دریای بصره است چنان که فیروزآبادی در قاموس گفته است (شاید مراد کارون باشد که در روایات کاوان نوشته شده است).

۳ ابر شهر - گفته شده که همان نیشابور است، و «ابریشتویم» نام کوهی در آذربایجان است.

از آن در میان زشتیها قرار داشتند هنگامی که بصره خراب شود، و پیشوای امرای قیام نماید، سپس داستان مفصلی را حضرت حکایت نمود. آنگاه فرمود: هنگامی که هزاران نفر برای جنگ آماده شود، و صفها بسته گردد و قوچ، بچه خود را بکشد و بعد دیگری قیام کند و انتقام خون او را بگیرد و کافر به هلاکت رسد، آن قائمی که همه آرزوی آمدن او را دارند و امام ناپیدا که دارای شرافت و بزرگواری است قیام می کند.

ای حسین او از نسل تو است، پسری مثل او نیست. در بین دو رکن مسجد الحرام با جمعیت اندک و با دو آلت جنگ ظاهر می شود و بر جن و انس غلبه می یابد و یک نفر از افراد فرومایه را در روی زمین باقی نمی گذارد، خوش به حال کسی که زمان او را درک کند و به آن روزگار برسد و در آن روزها حاضر باشد.

علامه مجلسی (ره) می گوید :

ظاهر است که خروج کننده اشاره است به امرای ترکمان مثل چنگیزخان و هلاکوخان و خروج کننده در گیلان اشاره است به شاه دین پناه، رضوان آرامگاه، شاه اسماعیل ماضی - حشره الله مع الائمة الطاهرین -.

بعد علامه ادامه می دهد تا این عبارت که می فرماید : اما بشارت به تعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصلوات و السلام و اتصال این دولت دین پرور، به دولت امام البشر از آخر حدیث ظاهر است.^۱

توضیح:

این روایت هم مثل روایت اول از آن توقیت استفاده نشد و تنها ایشان در قالب بشارت، اتصال دولت صفویه به حکومت امام مهدی را تطبیق نموده اند.

نکته ی دیگر که لازم است یادآوری شود این است که ایشان در بحارالانوار همین روایت را نقل نموده و در توضیح روایت مواردی را تطبیق نموده اند و می فرماید :

۱ مجلسی، کتاب رجعت، ص ۱۱.

«شخصی که از خراسان قیام می کند» هلاکوخان یا چنگیزخان مغول است، و «شخصی که در گیلان قیام می کند» شاه اسماعیل صفوی است و... اما در ادامه می گویند:

«قیام القائم عَلَيْهِ السَّلَام بعد ذلک لا یلزم أن یکون بلا واسطه و عسی أن یکون قریبا» آمدن قائم آل محمد لزومی ندارد که بلافاصله بعد از این علائم باشد و امکان هم دارد که نزدیک باشد.^۱

بنابراین نمی توان از کلام ایشان استفاده توقیت حتمی نمود و تنها اشکال این است که تطبیقاتی غیر حتمی صورت گرفته است.

سومین موردی که ایشان مباحثی از زمان ظهور را بیان کرده اند در بیان روایت ذیل است.

يَا اَبَا لَيْدٍ! اِنَّ فِي حُرُوفِ الْقُرْآنِ الْمُقَطَّعَةِ لَعِلْمًا جَمًّا اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى اَنْزَلَ الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ فَقَامَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ حَتّٰى ظَهَرَ نُوْرُهُ وَ تَبَّتْ كَلِمَتُهُ وَ وُلِدَ يَوْمَ وُلِدَ وَ قَدْ مَضٰى مِنَ الْاَلْفِ السَّابِعِ مِائَةً سَنَةً وَ ثَلَاثُ سِنِيْنَ ثُمَّ قَالَ: وَ تَبَيَّنَتْ فِي كِتَابِ اللّٰهِ فِي الْحُرُوفِ الْمُقَطَّعَةِ اِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرٍ وَ لَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مُقَطَّعَةِ حَرْفٌ يَنْقُضِيْ اِلَّا وَ قِيَامُ قَائِمٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ اَنْقِضَائِهِ. ثُمَّ قَالَ: الْاَلِفُ وَاَحِدٌ وَ اللّٰمُ ثَلَاثُوْنَ وَ الْمِيْمُ اَرْبَعُوْنَ وَ الصّٰدُ تِسْعُوْنَ فَذَلِكَ مِائَةٌ وَ اِحْدَى وَ سِتُوْنَ ثُمَّ كَانَ بَدُوْ خُرُوْجِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام الْم اللّٰهُ فَلَمَّا بَلَغَتْ مُدَّتُهُ قَامَ قَائِمٌ وُلِدَ الْعَبَّاسِ عِنْدَ الْمَصِّ وَ يَقُوْمُ قَائِمًا عِنْدَ اَنْقِضَائِهَا بِالرِّ فَاْفَهَمُ ذَلِكَ وَ عِهِ وَ اَكْتَمَهُ؛^۲

۱ مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۷.

۲ در بحار به شرح این روایت بدین صورت پرداخته شده است:

آنچه در حل این روایت که از اخبار مشکل و اسرار پنهان است! به نظر من می رسد این است که امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرموده حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن اشاره به ظهور دولت گروهی از اهل حق و دولت جماعتی از پیروان باطل است.

آن حضرت ولادت پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ را از عدد اسماء حروف مقطعه با «زَبْر» و «بینه» (مراد از این عبارت بدین قرار است: حروف تهجی هنگام ترکیب یا دو حروف می شود مانند «با» و «تا» و یا سه حرف مثل «جیم» «میم» «لام» و یا بیشتر است. حرف اول این گونه حروف مرکبه را «زَبْر» و حروف بعد از آن را «بینه» می گویند. مثلا زبر جیم (ج) و بینه آن (یم) است) آنها همان طور که موقع قرائت قرآن تلفظ می شود، با حذف مکررات آنها، استخراج فرموده است. به این معنی که باید الف و لام و میم را نه حرف شمرد و همین حروف را که در اول پنج سوره دیگر نیز ذکر شده، به شمار نیاورد. وقتی که حروف مقطعه اوائل سوره های قرآن را بدین گونه بشماریم، صد و سه حرف می شود و این موافق با تاریخ ولادت پیغمبر اکرم صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ است، زیرا هنگام تولد پیغمبر بعد از گذشتن هفت هزار و صد و سه سال از ابتدای خلقت حضرت آدم، گذشته بود. و اینکه فرمود: «و بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماریم هست» همین معنی بود که ما بیان داشتیم. و اینکه حضرت فرمود: هر یک از این حروف مقطعه اوائل قرآن (مثلا مجموع الم) اشاره است به ظهور دولتی از بنی هاشم، که چون آن حروف بگذرد، آن دولت هم پدید می آید. مثلا «الم» که در اول سوره «بقره» است اشاره به ظهور دولت پیغمبر صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ است.

زیرا نخستین دولتی که در بنی هاشم پدید آمد، دولت عبد المطلب بود؛ پس دولت او مبداء تاریخ است. و از موقع ظهور دولت او تا ظهور دولت پیغمبر و بعثت آن سرور نزدیک به هفتاد و یک سال بود که مطابق با عدد «الم» است. (با حساب ابجد) پس «الم» اشاره به این معنی است. آنگاه به ترتیب سوره‌های قرآن «الم» دوم که در اول سوره «آل عمران» است اشاره به قیام امام حسین علیه السلام می‌باشد. زیرا قیام آن حضرت در اواخر سال شصت هجری و بعثت پیغمبر (که در اینجا مبداء تاریخ فرض می‌شود) سیزده سال بود (که جمعا هفتاد و سه سال می‌باشد) و می‌دانیم که شیوع دعوت پیغمبر و بالا گرفتن کار آن حضرت از سال دوم بعثت بوده (و بنا بر این، از آن موقع تا قیام امام حسین با هفتاد و یک سالی که عدد «الم» است منطبق است).

سپس به ترتیب سوره‌های قرآن نوبت به «المص» می‌رسد که در اول سوره «اعراف» است و با گذشتن آن (که ۱۶۱ سال می‌شود) دولت بنی عباس پدید آمد، ولی این تطبیق مشکل می‌نماید، زیرا ظهور دولت بنی عباس و ابتدای بیعت گرفتن آنها در سال ۱۳۲ هجری بوده و حال آنکه در آن موقع ۱۴۵ سال از بعثت (که مبداء این تاریخ است) می‌گذشت و این موافق با مضمون روایت نیست؛ ولی ممکن است این مشکل را به چند وجه حل کرد: اول اینکه مبداء این تاریخ را غیر مبداء «الم» بدانیم به این معنی که مبداء، ولادت پیغمبر صلوات الله علیه باشد، زیرا ابتدای دعوت بنی عباس در سنه صد هجری بود و آشکار شدن نهضت آنها در خراسان در سال صد و هفت یا صد و هشت هجری روی داده؛ لذا از موقع ولادت پیغمبر تا آن موقع صد و شصت و یک سال می‌باشد (مطابق عدد المص). دوم اینکه منظور از قیام بنی عباس؛ استقرار دولت و سلطنت آنها باشد که در اواخر زمان منصور دوانقی انجام گرفت. در این صورت با این تاریخ که مبداء آن بعثت پیغمبر باشد می‌سازد.

سوم اینکه این حساب مبنی بر اساس حساب ابجد قدیم باشد که آن را «مغاربه» می‌نامند. و سعفص، قرشت، نخذ و ضظغ در آن است، در حساب آنها «صاد» شصت است و بنا بر این «المص» صد و سی و یک می‌شود، چنان که در «کتاب القرآن» خواهیم گفت حساب «المص» در خیر رحمه بن صدقه مبنی بر همین حساب است (یعنی ابجد قدیم) و بنا بر این تاریخ «المص» با تاریخ «الم» موافق می‌باشد، زیرا در سال ۱۱۷ هجری دعوت بنی عباس در خراسان آشکار گردید و بعضی از آنها را گرفته به قتل رسانیدند (و چون ۱۳ سال از بعثت تا هجرت را نیز بر آن بیافزایند، ۱۳۰ سال می‌شود).

احتمال هم می‌رود که مبداء این تاریخ زمان نزول آیه «المص» باشد. به این معنی که اگر در مکه نازل شده چنان که مشهور است، نزول آن را نزدیک به زمان هجرت فرض کنیم و با این فرض با بیعت ظاهری بنی عباس (۱۳۱) نزدیک است، و چنانچه در مدینه نازل شده باشد، امکان دارد نزول آن در زمانی باشد که بدون تهاقت منطبق بر بیعت آنها گردد.

اگر به تحقیقی که ما در «کتاب القرآن» در پیرامون خبر رحمة بن صدقه، نموده‌ایم مراجعه کنید خواهید دید که وجه سوم از وجه دیگر روشنتر و مؤید مضمون روایت مذکور است. این گونه تغییرات از نویسندگان نسخه‌ها زیاد اتفاق می‌افتد، زیرا آنها غالبا آشنای به هدف اخبار و مضمون آنها نیستند و مثلا به نظرشان می‌آید که شصت با حسابی که در نظر گرفته‌اند تطبیق نمی‌شود، و ناچار آن را بر وفق مراد خود تغییر می‌دهند.

و اینکه حضرت فرمود: «وقتی مدت او به سر رسید» مقصود تکمیل مدت متعلق به قیام امام حسین علیه السلام است، زیرا مدت فاصل بین شهادت آن حضرت و قیام بنی عباس نیز جزو مدت قیام آن حضرت به شمار می‌رود که خداوند در آن مدت از بنی امیه انتقام گرفت تا آنکه آنها را مستأصل کرد.

و اینکه فرمود: «قائم ما در «الر» قیام میکند» چند صورت احتمال می‌رود:

اول اینکه این قسمت از اخباری باشد که «بداء» در آن راه دارد و تحقق آن مشروط به شرطی است که چون آن شرط تحقق نیپذیرفته، معنی خبر هم که مشروط آن باشد متحقق نگردیده است؛ چنان که اخبار این باب دلالت بر این دارد.

دوم اینکه «الر» در اصل «المر» بوده و کاتب اشتباها «الر» نوشته باشد و مبداء تاریخ آن هم موقع آشکار شدن نبوت پیغمبر یعنی نزدیک بعثت آن حضرت باشد مانند «الم» و مقصود از قیام قائم هم، قیام امام زمان به امر امامت در پنهانی باشد، زیرا امامت آن حضرت در سال ۲۶۰ هجری به وقوع پیوست. پس هنگامی که یازده سال قبل از بعثت را نیز بر آن بیافزاییم با عدد «المر» موافق خواهد بود.

سوم اینکه مقصود تمام اعداد «الر» باشد که در قرآن ذکر شده است، زیرا «الر» در ابتدای پنج سوره قرآن آمده است و جمع کل اعداد آن ۱۱۵۵ است. مؤید این مطلب این است که وقتی امام «الم» را ذکر فرمود، چون مقصودش یکی از آنها بود لفظ الله را هم با آنها آورد تا برساند که فقط ابتدای یک سوره منظور بود (و آن هم سوره آل عمران است که ابتدای آن «الم الله لا اله الا هو الحی القیوم» می‌باشد) ولی «الر» این طور نیست؛ چه همه مکررات مقصود بوده است!

چهارم اینکه مقصود حضرت از گذشتن «المر» یا گذشتن تمام حروف مقطعه قرآن باشد که از «الر» شروع می‌شود؛ ولی منظور اصلی حذف اعداد «المص» یا «الم» باشد. و بنا بر تقدیر اول جمع تمام اعداد ۱۶۹۶ عدد می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۱۵۲۵ می‌باشد و بر حسب حساب مغاربه بنا بر تقدیر اول ۲۳۲۵ می‌شود و بنا بر تقدیر دوم ۲۱۹۴ می‌باشد و این گونه حساب کردن با قاعده کلی که حضرت فرمود مناسب‌تر است؛ زیرا حضرت فرمود: با گذشت مدت هر حرفی از حروف

ای ابولبید در حروف مقطعه قرآن، علم سرشاری است، وقتی خداوند «الم ذلک الکتاب» را نازل فرمود: محمد ﷺ قیام کرد تا آنجا که نور وجود اقدسش آشکار گشت و سخنانی در دلهای مردم جای گرفت. هنگام ولادت او هفت هزار و صد و سه سال از آغاز خلقت آدم ابوالبشر می‌گذشت. سپس فرمود: بیان این در حروف مقطعه قرآن وقتی بدون تکرار آن را بشماری هست. هیچ یک از این حروف نمی‌گذرد جز اینکه یکی از بنی هاشم در موقع گذشتن آن قیام می‌کند. آنگاه فرمود: «الف» یک «ل» سی «م» چهل و «ص» در «المص» نود است که جمعا صد و شصت و یک می‌باشد، بعد از آن ابتداء قیام امام حسین علیه السلام «الم الله لا اله» بود. وقتی مدت او به سر رسید، قائم بنی عباس قیام می‌کند و چون آن بگذرد قائم ما در «الر» قیام می‌کند. پس آن را بفهم و در خاطر بسپار و از دشمنان پوشیده دار.

علامه علیه السلام می‌فرماید:

و اما آن که قیام قائم آل محمد علیهم السلام نزد «الر» است، فقیر را چنین می‌رسد که مراد این باشد الکرکه در قرآن مجید است، همه را حساب باید کرد به قرینه که در الم، که یکی مراد بود جزو آیه بعد را ضم فرمود در هر موضع و در الر، چون مراد همه بود بیان نفرمود و مجموع هزار و صد و پنجاه و پنج می‌شود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت از هجرت است، شصت و پنج سال مانده باشد، چون مبدء آن تاریخ از اوایل بعث بود. امید که حق تعالی در این زودی دیده جمیع مومنین را به غبار موکب همایون آن حضرت، منور گرداند بمحمد و آله الطاهرين^۱.

توضیح:

چند نکته در باره این روایت باید بیان نمود :

۱. ابولبید، راوی حدیث شخصی مجهول و ناشناس و در کتب رجالی نامی از وی نیست.

مقطعه قرآن دولتی از بنی هاشم پدید آید؛ اما دولت آل محمد آخرین همه دولتها است، ولی این حساب از نظر لفظ دور است و ما هم آن را نمی‌پسندیم! این بود آنچه در حل این روایت مشکل به نظر ما آمد! پس آن را از ما بگیر و شکر نعمت را به جای آور!! از خداوند می‌خواهم که از لغزش ما در کردار و رفتار درگذرد. مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۲، ص: ۱۰۷

۱. مجلسی، رجعت، ص ۷۴-۷۳

۲. این حدیث نخست در تفسیر عیاشی نقل شده که بین او و ابالبید چند نفر راوی دیگر وجود داشته اند که نامی از آنان به میان نیامده است .

۳. آنچه علامه بیان نموده بر حسب احتمال بوده^۱ و اگر تاریخی را ذکر نموده‌اند تنها برای حل این روایت که از روایات مشکله بوده است می باشد، نه اینکه زمانی به صورت حتمی بیان کرده باشند.

اما در مورد آیت الله بهجت: آنچه مکتوب شده است همان روایت سابق ابالبید بود که ایشان در این زمینه می فرمایند:

«در تفسیر سید هاشم بحرانی^۲ در ذیل آیه ی شریفه المص و نیز در غایه المرام به مناسبتی درباره ی وقت و علایم ظهور روایت مشکلی به حساب حروف نقل می کند که با قواعد نظری عقلی باید بررسی شود و در آخرش دارد: «فافهم ذلک واکتمه إلیا من اهله؛ پس آن را بفهم و جز از اهلهش پنهان کن.» اگر این روایت وضعیانش (از حیث سند و صدور) درست باشد، از آن استفاده می شود که: «کذب الوقاتون» یعنی در تفسیر برهان سید هاشم بحرانی^۳ در ذیل آیه شریفه «المص» و نیز در غایة المرام به مناسبتی درباره وقت و علائم ظهور روایت مشکلی به حساب حروف نقل می کند تعیین کنندگان وقت ظهور برای غیر اهل، دروغگو هستند نه مطلق!

این روایت روز و ماه و سال و محل و ساعت ظهور را یکجا بیان می کند. بنده روایتی نظیر این روایت که به این صورت حساب و شماره سال و ماه و روز ساعت را ذکر نموده باشد ندیده ام.

حسابی هم از تاریخ انقراض بنی العباس تا زمان ظهور برای راوی بیان کرده که خیلی زحمت می خواهد که انسان از آن نتیجه مطلوب را بگیرد.

می فرماید: در فلان سال حکومت بنی امیه زایل می شود. راوی می گوید: تصدیقش را فهمیدم و

اگر کسی بتواند در این روایت زحمت بکشد، حتی سال و ماه و روز و ساعت را به دست آورد. منتهی محتاج اعمال دقت و فکر و قرائن عقلیه است. روی حسابی که بنده به دست آورده ام احتمال

۱ محدث جزایری در ریاض الأبرار در ذیل این حدیث می گوید: بسیاری از محدثین از شرح این حدیث اعراض نموده اند و تنها علامه مجلسی به شرح آن پرداخته است و ما عین عبارات علامه را بیان می کنیم. اما وی در پایان شرح می گوید: تمام کلام ایشان بر سبیل احتمال بوده است. (رک: جزایری، نعمت الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۳، ص ۱۲۶).

میدهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ و یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد. البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود. چنانکه سال انقراض حکومت بنی امیه را تعیین می کند که بعد از سی سال اتفاق افتاده، و آن سال که تعیین شده، سال مقدمه انقراض و تزلزل حکومت آنهاست نه انقراض فعلی.

نقل کرده اند که یکی از علما - که مدتهاست وفات کرده - فرموده است: ظهور آن حضرت در سال دو چهارده در کنار هم (۱۴۱۴) است. ۱

آنچه که از کلام ایشان استفاده می شود بیانگر دو مطلب است:

مطلب اول: حدیث کذب الوقاتون شامل موردی می شود که برای غیر اهل، زمانی تعیین شود نه برای کسانی که اهلیت آن را دارند؛ بنابراین خواص می توانند زمانی را برای ظهور مشخص کنند. در پاسخ به دو نکته اشاره می شود:

۱. همانطور که خود ایشان تصریح نموده اند بحث صحت و عدم صحت سند و صدور این روایت می باشد که اشکالات آن بیان شد.

۲. با توجه به مباحث قبلی و آنچه از روایات استفاده شد این بود که تعیین زمان ظهور همانند تعیین زمان قیامت است و همانطور که هیچ یک از علما و خواص به زمان قیامت علم ندارند، به زمان ظهور نیز علم نخواهند داشت.

مطلب دوم: ایشان فرمودند: « روی حسابی که بنده به دست آورده ام احتمال می دهم بین سالهای ۱۴۱۴ یا ۱۴۱۵ یا ۱۴۱۶ قمری مستقر باشد» که گویا ایشان زمانی را برای ظهور مشخص نموده اند.

در پاسخ باید گفت:

ایشان به طور احتمالی بیان فرموده اند نه قطعی، در حالی که بحث ما سخن از توقیت قطعی است.

۱ در محضر آیت الله بهجت، ج ۱، صص ۳۵۹-۳۶۰، نکته ۵۸۶.

در ادامه فرموده اند البته شاید مقدمه و زمینه ظهور در آن سالها فراهم بشود نه این که سال ظهور در آن زمان صورت گرفته باشد.

عدم وقوع ظهور در تاریخ مشخص شده بیانگر عدم صحت توقیت مذکور می باشد.

جمع بندی

آن چه از کلام علما شیعه استفاده می شود عدم علم به زمان ظهور بوده و صریحا در عبارت های خود به این مطلب اشاره نموده اند؛ و اگر درباره برخی از عالمان دین بحث از نزدیکی ظهور مطرح گردیده است، بنا بر احتمالات بوده است.

الحمد لله رب العالمین

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغيبة للنعمانی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ ق، چاپ اول.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهاية فی غریب الحدیث و الأثر، محقق / مصحح: طناحی، محمود محمد، ناشر موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، مکان چاپ: قم، ۱۳۶۷ ش، نوبت چاپ: چهارم.
۴. ابن بابویه، علی بن حسین، الإمامة و التبصرة من الحيرة، محقق / مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ناشر: مدرسه الإمام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، چاپ اول ۱۴۰۴.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: اسلامیة، مکان چاپ: تهران، ۱۳۹۵ ق، دوم.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، ناشر: نشر جهان، مکان چاپ: تهران، سال چاپ: ۱۳۷۸ ق، نوبت چاپ: اول.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ناشر: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۴۰۳ ق، نوبت چاپ: اول.
۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، جامعه مدرسین، قم، سال چاپ: ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق، نوبت چاپ: دوم.
۹. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، محقق / مصحح: هارون، عبد السلام محمد، ناشر مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ ق، چاپ اول.
۱۰. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، ناشر: بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق، اول.
۱۱. اصفهانی، محمد تقی، مکیال المکارم فی فوائد دعاء للقائم (علیه السلام)، ناشر: مؤسسه الإمام المهدی (علیه السلام)، مکان چاپ: قم (ایران)، سال چاپ: ۱۴۲۸ ه. ق، نوبت چاپ: ۵.

۱۲. اعرجی کاظمی، محسن بن حسن، عده الرجال، موسسه الهدایه لاهداء التراث، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵.
۱۳. امیر محسن عرفان، باز شناسی مفضل بن عمر از راویان مهدوی، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲۸.
۱۴. آلوسی سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ناشر: دارالکتب العلمیه، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱۴۱۵ ق، نوبت چاپ: اول، تحقیق: علی عبدالباری عطیة
۱۵. جزایری، عبدالنبی، حاوی الاقوال فی معرفه الرجال، موسسه الهدایه الاحیاء التراث، ریاض الناصری، قم، ۱۴۱۸.
۱۶. جزائری، نعمت الله بن عبد الله، ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ناشر: مؤسسه التاريخ العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱۴۲۷ ق - ۲۰۰۶ م، نوبت چاپ: اول.
۱۷. جوادی آملی، عبدالله، ادب و فنای مقربان، تحقیق و تنظیم احسان ابراهیمی - مجید حیدری فر، اسراء، قم، ۱۳۹۵.
۱۸. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات، ناشر: اعلمی، بیروت، سال چاپ: ۱۴۲۵ ق، نوبت چاپ: اول.
۱۹. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، محقق / مصحح: مظفر، مشتاق، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی، مکان چاپ: ایران؛ قم، سال چاپ: ۱۴۲۱ ق، نوبت چاپ: اول
۲۰. حلی، حسن بن یوسف رجال (خلاصه الاقوال)، چاپ دار الذخائر، قم سال انتشار: ۱۴۱۱ هجری قمری.
۲۱. خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر، محقق / مصحح: حسینی کوهکمری، عبد اللطیف، ناشر: بیدار، مکان چاپ: قم، ۱۴۰۱ ق.
۲۲. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، مرکز نشر آثار شیعه، قم ۱۴۱۰ هجری (۱۳۶۹ شمسی).
۲۳. رخشاد، محمد حسین، در محضر آیت الله بهجت، موسسه فرهنگی سماء، ۱۳۸۸.
۲۴. الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة (میرداماد)، میرداماد، محمد باقر بن محمد، ناشر: دار الخلافة، مکان چاپ: قم، سال چاپ: ۱۳۱۱ ق، نوبت چاپ: اول.
۲۵. سبجانی، جعفر و همکاران، موسوعه طبقات الفقهاء، موسسه امام صادق، قم ۱۴۱۸.

٢٦. سيوطى، عبد الرحمن بن ابى بكر، العرف الوردى فى أخبار المهدي (عليه السلام)، محقق: موسى، محمد كاظم، ناشر: المجمع العالمى للتقريب بين المذاهب الإسلامية، المعاونة الثقافية، مركز التحقيقات و الدراسات العلمية، مكان چاپ: تهران (ايران)، سال چاپ: ١٣٨٥ هـ. ش، نوبت چاپ: ١.
٢٧. شعيرى، محمد بن محمد، جامع الأخبار (للشعيرى)، ناشر: مطبعة حيدريه، مكان چاپ: نجف، بي تا، نوبت چاپ: اول.
٢٨. شوشترى، محمد تقى، قاموس الرجال، مؤسسه النشر الاسلامي التابعه لجماعة المدرسين بقم المشرفه، قم، ١٤١٠، چاپ دوم
٢٩. طبرسى فضل بن حسن مجمع البيان فى تفسير القرآن، ناشر انتشارات ناصر خسرو، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٧٢ ش، نوبت چاپ: سوم، تحقيق: با مقدمه محمد جواد بلاغى.
٣٠. طبرسى، فضل بن حسن، إعلام الورى بأعلام الهدى (ط - القديمة)، ناشر: اسلاميه، مكان چاپ: تهران، سال چاپ: ١٣٩٠ ق. سوم.
٣١. طوسى، محمد بن الحسن، الغيبة، محقق / مصحح: تهرانى، عباد الله و ناصح، على احمد ناشر: دار المعارف الإسلامية، قم، سال چاپ: ١٤١١ ق، چاپ اول.
٣٢. طوسى، محمد بن الحسن، فهرست كتب الشيعة و أصولهم و أسماء المصنفين و أصحاب الأصول (للطوسى) (ط - الحديثه)، محقق / مصحح: طباطبائى، عبدالعزيز، ناشر: مكتبة المحقق الطباطبائى، قم، ١٤٢٠ ق، اول.
٣٣. عاملى، حر محمد بن حسن، وسائل الشيعة، محقق گروه پژوهشى مؤسسه آل البيت، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٩، چاپ اول، قم.
٣٤. علم الهدى، على بن حسين، المقنع فى الغيبة، محقق: حكيم، محمد على، ناشر: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، بيروت (لبنان)، سال چاپ: ١٤١٩ هـ. ق.
٣٥. فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى، الوافى، ناشر: كتابخانه امام أمير المؤمنين على عليه السلام، اصفهان، ١٤٠٦ ق، نوبت چاپ: اول.
٣٦. كلباسى، ابوالهدى، سماء المقال فى علم الرجال، تحقيق سيد محمد حسينى قزوينى، مؤسسه ولى العصر عليه السلام للدراسات الإسلامية، قم، ١٤١٩.

۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط-الإسلامیة)، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۷ ق، نوبت چاپ: چهارم
۳۸. مازندرانی، محمد بن اسماعیل حائری، منتهی المقال فی أحوال الرجال، موسسه آل البيت، چاپ اول، قم. مصحح: گروه پژوهش موسسه آل البيت ۱۴۱۶.
۳۹. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی- الأصول و الروضة (للمولی صالح المازندرانی)، محقق / مصحح: شعرانی، ابوالحسن، ناشر: المكتبة الإسلامیة، تهران، ۱۳۸۲ ق، اول.
۴۰. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال، موسسه آل البيت الاحیاء التراث، قم، ۱۳۸۹
۴۱. مجلسی، محمد باقر، الوجیزه فی علم الرجال، مصحح محمد کاظم رحمان ستایش، ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۲۰، چاپ اول، تهران،
۴۲. مجلسی، محمد باقر، رجعت، دلیل ما، قم، ۱۳۸۶، چاپ چهارم
۴۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط- بیروت)، محقق / مصحح: جمعی از محققان، ناشر: دار إحياء التراث العربی، مکان چاپ: بیروت، سال چاپ: ۱۴۰۳ ق، دوم. پ
۴۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق / مصحح: رسولی محلاتی، سید هاشم، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۴۰۴ ق، دوم.
۴۵. موسوی همدانی سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش، نوبت چاپ: پنجم.
۴۶. موسی، شبیری زنجانی، کتاب نکاح، موسسه پژوهشی رای پرداز چاپ اول، قم ۱۴۱۹.
۴۷. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه، قم، ۱۳۶۵ ش، ششم.
۴۸. واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، محقق / مصحح: حسینی، محمد رضا، ناشر: دار الحدیث، قم، ۱۳۶۴ ش، اول.